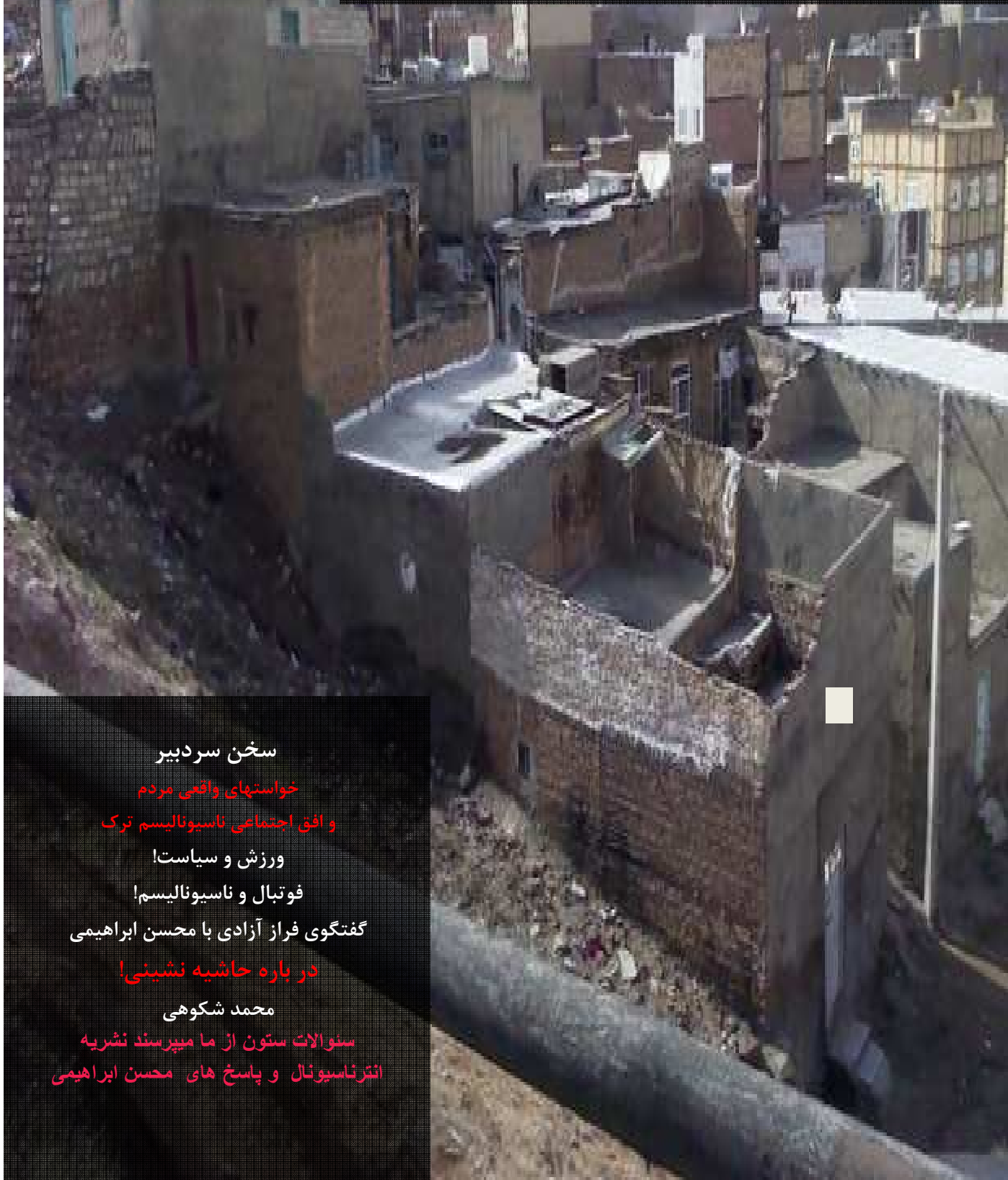


سپهند

شماره اول

نشریه کمیته آذربایجان حزب کمونیست کارگری ایران



سخن سردبیر

خواستهای واقعی مردم

وافق اجتماعی ناسیونالیسم ترک

ورزش و سیاست!

فوتبال و ناسیونالیسم!

گفتگوی فراز آزادی با محسن ابراهیمی

در باره حاشیه نشینی!

محمد شکوهی

سئوالات ستون از ما میپرسند نشریه

انترناسیونال و پاسخ های محسن ابراهیمی

« سخن سردبیر:

خواستهای اجتماعی - سیاسی و اقتصادی مردم با ارائه دیدگاه هایشان این خواستها و تمایلات را از زاویه نگرش جنبشی خود نمایندگی کرده و بر روند مبارزات مردم تاثیر گزار باشند. ماهنامه سهند، نشریه کمیته آذربایجان حزب کمونیست کارگری ایران بنوبه خود تلاش میکند که با ارائه نقد کمونیستی- کارگری به مسائل مهم اجتماعی در آذربایجان، آلترناتیو سوسیالیستی طبقه کارگر را در مبارزات مردم و کارگران نمایندگی کند.

فراز آزادی- ۱۵/۷/۲۰۱۵

کمیته آذربایجان بعد از چند ماه وقفه در انتشار نشریه هفتگی سهند، در نظر دارد که ماهنامه سهند را در اختیار فعالین کمونیست و چپ و فعالین جنبشهای اجتماعی مختلف قرار دهد. امید است که این ماهنامه در راستای سمت و سو دادن فکری فعالین به مسائل مبرم جنبش انقلابی مردم در آذربایجان نقش ایفا کند. در فضای سیاسی موجود آذربایجان، جریانات سیاسی مختلف تلاش دارند که با توجه به

اطلاعیه کمیته آذربایجان حزب کمونیست کارگری ایران در رابطه با تجمع اعتراضی کارگران نیروگاه تبریز

بنا به اخبار مندرج در رسانه ها در تاریخ ۲۱ خرداد ۹۰۰ نفر از کارگران نیروگاه تبریز صبح امروز (یکشنبه ۱۷ خرداد) در اعتراض به سیاست خصوصی سازی این نیروگاه و به تبع آن کاهش حقوق و مزایای خود و همچنین عدم پرداخت بخشی از مطالبات شان در محوطه شرکت مدیریت تولید برق دست به تجمع اعتراضی زده اند.

رژیم جمهوری اسلامی در طول عمر ننگین اش همواره بدنبال اجرای سیاستهای مختلف اقتصادی در راستای سودآوری سرمایه داران بوده و بویژه برای اعمال سیاست ریاضت کشی اقتصادی علیه کارگران و حقوق بگیران و مردم عمل کرده است. خصوصی سازی یکی از این سیاستهاست که با توسل به آن حکومت اسلامی به نام کاهش هزینه های دولت، دست سرمایه داران مختلف را برای تحمیل شرایط به مراتب بدتر از گذشته بر کارگران باز میگذارد.

کارگران بدرستی این سیاست را میشناسند و دقیقا به همین دلیل است که کارگران نیروگاه تبریز به تعرض بیشتر دولت و مسئولین به معیشت کارگران تحت نام خصوصی سازی معترضند.

کمیته آذربایجان حزب کمونیست کارگری ایران ضمن حمایت از اعتراض کارگران نیروگاه تبریز از آنها میخواهد که تجمعات خودشان را تا تحقق خواسته های بحق شان ادامه دهند و در این راستا از کارگران سایر واحدهای تولیدی دولتی در حال خصوصی سازی نیز بخواهند که به صف این اعتراض مهم بپیوندند. رژیم و دولت حامی سرمایه داران را فقط با اعتراضات گسترده و پر قدرت کارگران میتوان مجبور به عقب نشینی کرد. این نوع اعتراضات در حقیقت دفاع از معیشت و زندگی انسانی است.

زنده باد اعتراضات بحق کارگران نیروگاه تبریز

کمیته آذربایجان حزب کمونیست کارگری ایران

۷ ژوئن ۲۰۱۵، ۱۷ خرداد ۱۳۹۴

سهند نشریه کمیته آذربایجان حزب

کمونیست کارگری ایران

سردبیر: فراز آزادی

farazazadi54@gmail.com

جامعه سوسیالیستی،

جامعه ای انسانی مبتنی بر برابری و آزادی همه انسانها

، بدون توجه به رنگ، نژاد، ملیت و مذهب است.

خواستهای واقعی مردم

و افق اجتماعی ناسیونالیسم ترک

فراز آزادی

مردم آذربایجان بمانند مردم سایر مناطق ایران تحت شدیدترین فشارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قرار دارند. رژیم جمهوری اسلامی، دولت حافظ منافع طبقه سرمایه دار ایران، در طول ۳۶ سال حاکمیت ننگین اش، جز فقر و نداری، بیکاری، اعتیاد و فحشا، اعدام و شکنجه زندانیان و دهها معضل اجتماعی دیگر برای مردم بجا نگذاشته است. در مقابل، کارگران، زنان و جوانان، در طول این سالها، همیشه به این وضعیت معترض بوده و جامعه ایران همه ساله شاهد دهها اعتصاب و اعتراض میباشد. در سالهای اخیر، سالانه ما شاهد صدها اعتصاب کارگری و صدها اعتراض مردمی به مصائب مختلف اجتماعی هستیم. با نگاهی اجمالی به مجموعه اعتراضات مردم در آذربایجان، مانند اعتراضات کارگری، اعتراضات دانشجویان در دانشگاهها و اعتراضات زنان و اعتراضات مردمی و اعتراضات به وضعیت محیط زیست، براحتی میتوان متوجه فضای سیاسی جامعه و تمایلات واقعی سیاسی مردم در آذربایجان شد. خواستهای مردم در این اعتراضات کاملاً روشن است، خواست افزایش دستمزدها، توقف اخراج کارگران و بیکارسازیها، پرداخت حقوقهای معوقه، توجه مسئولین به فقر و فلاکت موجود، رفع تبعیض جنیستی بین زن و مرد، لغو مجازات اعدام، توجه به وضعیت محیط زیست و... مجموعه خواستهای انسانی و بحق مردم است. و اما برخورد جریانات ناسیونالیستی به این همه مصائب و معضلات مردم چگونه است؟ با نگاهی به سایت ها و مدیای اجتماعی این جریانات میتوان دریافت که ناسیونالیسم ترک در مواجهه با این لیست طویل معضلات و خواسته های وسیع اقتصادی- اجتماعی و سیاسی مردم آذربایجان چه میگوید؟

در سایتهای ناسیونالیستها خبری از معضلات جامعه سرمایه داری و اینکه بشر امروز اسیر بلامنازع این سیستم ضد انسانی است و ریشه همه مصائب انسان در چند قرن گذشته و حال حاضر ناشی از عملکرد این سیستم میباشد، خبری نیست. اینکه فقر و فلاکت و بیکاری و بی حقوقی انسانها و دهها معضل فوق الذکر محصول سرمایه داری و در جهت حفظ سود و سودآوری سرمایه در همه دنیا است، کوچکترین اشاره ای نمیشود! این جریان سیاسی در حقیقت میخواهد همین سیستم اقتصادی - اجتماعی را حفظ کند. ناسیونالیستها در همه کشورهای جهان یا خود در دولتها و حکومتها شریکند و یا خود در راس قدرتند. در منطقه خاورمیانه هم اکنون ناسیونالیستها در کردستان عراق در قدرتند. مگر چه گلی به سر مردم کرد زبان زده اند؟ ناسیونالیستهای ترک در ترکیه در حکومت شریکند، مگر سیستم

سرمایه داری موجود در ترکیه سود کمی از ستم طبقاتی علیه کارگر ترک نصیب اش میشود.

برای روشن شدن قضیه دو نمونه از تحلیلهای درج شده در سایت تلویزیون گونا تی وی و سایت ینی گاموخ نشاندهنده موضع این جنبش در قبال دو معضل از میان بیشمار معضلات اجتماعی- اقتصادی و سیاسی مردم است:

معضل بیکاری و حاشیه نشینی

سایت گونا تی وی بطور مشخص به بیکاری و حاشیه نشینی نمیپردازد ولی در بخشی از یک نوشته در بیان علل وجود جرم و جنایت در پارس اباد مغان به بیکاری اشاره کرده و مینویسد:

بیکاری نیز یکی از متغیرهای مهم کلان اقتصادی بوده و همواره مورد توجه سیاستگذاران است. به طور مشخص بیکاری بر بسیاری از پدیده های اجتماعی به خصوص جرم تأثیرگذار بوده و از لحاظ مبانی نظری مورد تأیید می باشد.

و در جایی دیگر مینویسد:

به دلیل افزایش روند شهرنشینی و تمرکز جمعیت و هجوم جمعیت به این شهر و توسعه شتابان شهر، محلات و نواحی مختلفی به سرعت بوجود آمدند. برخی از این محلات نوساز با برنامه ریزی و طبق مقررات شهرسازی بوجود آمده و برخی دیگر که جمعیت زیادی را نیز در خود جای داده اند، بدون مجوز و بصورت غیرمجاز ایجاد شده اند.

و سایت ینی گاموخ نیز در همین رابطه اینطور مینویسد:

بدون تردید عمده ترین ویژگی قرن حاضر، گشوده شدن چشم اندازهای جدید در سکونتگاههای انسانی و تمرکز بی سابقه جمعیت در کلانشهرها و جهانشهرها میباشد. طی دهه های اخیر به تدریج محلات نابسامان و سکونتگاههای غیررسمی به طور عمده در حاشیه ی کلانشهرها و شهرهای بزرگ کشور، خارج از برنامه رسمی توسعه شهری و به صورت خودرو شکل گرفته و گسترش یافته است. این محلات خودرو یا حاشیه نشین به بیان درست تر، اسکان غیررسمی نامیده شده اند و کارکرد اصلی آنها تامین زمین و الگوی ساخت متناسب با توان مالی گروه های کم درآمد مهاجر از روستاها یا گروه های کم درآمد و فقیر شهری رانده شده از بافت موجود شهرهاست. اینگونه سکونتگاهها که سیمایی نازیبا، خدماتی پایین و ساکنینی کم توان و مشاغلی نامطمئن دارند، محیطی آماده برای پذیرش ناهنجاریهای اجتماعی فراهم می سازند و خطرپذیری بالایی در برابر سوانح طبیعی و انسانی دارند

خواستهای واقعی مردم و افق اجتماعی ناسیونالیسم ترک

فراز آزادی

میکنند و سکونتگاههایی که خارج از برنامه رسمی توسعه شهری و به صورت خودرو شکل گرفته و گسترش یافته است. آری از منظر تحلیل آقایان، همچون سایر تحلیلگران بورژوازی هم مسلکشان، مشکل نه در سیستم ضد بشری سرمایه داری بلکه انتخاب آزادانه کارگر و مزد بگیر برای محل مسکن خود و خاندان است. مردمی که برای یک لقمه نان و داشتن یک سرپناه ابتدائی راهی شهرها شده و راهی جز انتخاب حاشیه شهر (و آنهم از سر اجبار) ندارند از نظر این حضرات چهره شهر را نازیبا کرده و باعث و بانی جرم و جنایت قلمداد میشود.

همه این تلاشها برای اینست که دست آخر سرمایه داری سرچایش بماند و طبق افق سیاسی - اقتصادی مورد نظرشان کارگر و مزدبگیر آذربایجانی و مردم آذربایجان توسط سرمایه دار ترک زبان مورد ستم قرار گیرد و قرار است از اینکه توسط سرمایه داری خودی به بیگاری کشیده میشود به زندگی زیر پرچم دولت بورژوازی آذری افتخار کند و دم برنیاورد.

۲- مجازات اعدام

مقابله و اعتراض علیه اعدام در طول سه دهه گذشته یکی از عرصه های مهم مبارزه علیه حکومت جمهوری اسلامی و یکی از شاخصهای مهم شناخت جنبشهای اجتماعی و نیروهای دخیل در سرنوشت سیاسی ایران و آذربایجان میباشد. صحنه سیاسی ایران بعد از روی کار آمدن داعشیان حاکم بر ایران و موج گسترده اعدامهای دهه شصت و استفاده اسلاميون از این مجازات بمنظور سرکوب انقلاب و ارباب جامعه و تثبیت نظام شان، شاهد مبارزه عظیمی از طرف رادیکالترین نیروهای سیاسی در ایران علیه اعدام بوده است. کمتر جریان سیاسی است که بتواند از کنار این عرصه مهم مبارزاتی، بدون توجه به آن و برخورد سیاسی عبور کند. با توجه به اینکه امروز اکثر کشورهای دنیا مجازات اعدام را از قوانین قضائی شان حذف کرده اند و دفاع از این مجازات عهد عتیقی، دیگر هیچ محمل حقوقی و انسانی در دنیای متمدن امروزی ندارد، ناسیونالیستهای آذری با کمال بیشرمی و بصراحت از این مجازات قرون وسطائی دفاع میکنند.

به عنوان مثال دکتر لطیف حسنی در سایت ینی گاموخ در نوشته ای تحت عنوان مساله اعدام در ایران چنین مینویسد:

همانگونه که بیان گردید چنانچه هدف از اجرای یک حکم قضائی مجازات شخص مجرم باشد بایستی تمام شئون حقوقی و اخلاقی و تبعات اجتماعی ناشی از صدور و اجرای حکم در نظر گرفته شود، این

پاراگرافهای بالا کل دلائل نویسندگان این تحلیل ها در علل بیکاری و حاشیه نشینی میباشد. انتظاری بیش از این نیست و نباید داشته باشیم. اساس تفکرات ناسیونالیستها نه دست بردن به ریشه های اجتماعی - اقتصادی مصائب موجود در جوامع سرمایه داری و نقد و نفی آن، بلکه حفظ این نظام و بزک کردن آن با روپوشی ناسیونالیستی است. این نوع جریانات و از جمله ناسیونالیستهای آذری علل این معضلات را ظلم یک ملت بر ملت دیگر (و در اینجا ظلم و ستم فارس بر ترک) قلمداد کرده و بخورد مردم میدهند و بدین شکل خاک به چشم مردم و کارگران میپاشند.

این تحلیلگران، بیکاری در جامعه آذربایجان را نه نتیجه عملکرد سیستم اجتماعی - اقتصادی سرمایه داری، بلکه یکی از متغیرهای مهم کلان اقتصادی ارزیابی میکنند که همواره مورد توجه سیاستگذاران است.

حاشیه نشینی در شهرها نیز که یکی از بروزات عملکرد سیستم اقتصادی سرمایه داری است، چنین توضیح داده میشود:

به دلیل افزایش روند شهرنشینی و تمرکز جمعیت و هجوم جمعیت به این شهر و توسعه شتابان شهر، محلات و نواحی مختلفی به سرعت بوجود آمدند. برخی از این محلات نوساز با برنامه ریزی و طبق مقررات شهرسازی بوجود آمده و برخی دیگر که جمعیت زیادی را نیز در خود جای داده اند، بدون مجوز و بصورت غیرمجاز ایجاد شده اند.

خلاصه آسمان ریسمان میبافند که این معضل مهم جهانی و منطقه ای سیستم سرمایه داری را که میلیاردها انسان روی کره زمین را گرفتار کرده است، توجیه میکنند. نمیتوان ریشه واقعی این مهم را لاپوشانی کرد و یک متغیر جلوه داد که مورد توجه سیاستگذاران بورژوا و دولتهایشان است.

معضل حاشیه نشینی هم که هم اکنون در دنیا ابعاد میلیاردي دارد، از نظر اینها، یک هجوم جمعیتی به شهرها میباشد که بدون مجوز اقدام به ساخت و ساز در حاشیه شهرها میکنند، چهره شهرها را نازیبا

خواستهای واقعی مردم

و افق اجتماعی ناسیونالیسم ترک

موضوع تناسب حکم صادره با تخطی انجام گرفته از جانب متهم و یا مجرم رانیز دربرمیگیرد.

براساس روح قانون، حکم صادره نبایستی بیشتر از آنچه که قانون در نظر گرفته باشد، عبارت روشنتراگر شخصی قتل نفسی انجام داده و در این مورد بابت و اراده قبلی اقدام به اینکار نموده باشد حکم قصاص بایستی در مورد او اجرا شود لیکن اضافه بر آن جاز نیست. اجرای حکمی که موجب تحقیر محکوم باشد و یا آبروی او را بریزد یا موجبات زجر کشیدن او را چه قبل و چه در اثنای اجرای حکم فراهم آورد چه از نظر قانون و چه از نظر شرع مذموم و مردود است.

باین وصف اصرار قوه قضائیه برای اجرای حکم در ملای عام و کشیدن چوبه های دار و چاله های سنگسار به کوچه و خیابان هیچ توجیهی جز ترساندن دیگران از قهر دولت بمفهوم عام ندارد، دقیقا مرزهای مفهوم اعدام و ترور و اصولا مجازات و ترور در همین جاست که مخدوش میگردد زیرا این برداشت قابل تعمیم به سایر مجازاتهای زیر اعدام، همچون تعزیر در انتظار عمومی نیز میشود.

یعنی آقای دکتر فقط به شئون حقوقی و اخلاقی و تبعات اجتماعی مجازات اعدام اعتراض دارد و نه به نفس این قتل عمد دولتی! حتی آقای دکتر روشن نمیکند که اگر منظورش از تبعات اجتماعی چیست؟ مگر نه اینکه رژیم اسلامی سرمایه در ایران، به منظور تحکیم پایه های حاکمیت منهوسش، جامعه را با ارباب اعدام و شکنجه بهترین انسانهای این جامعه انقلاب ۵۷ را بشکست کشانید؟ تبعات اجتماعی از این عظیمتر چه میتواندست باشد؟ همه این صفرا کبرا چیدن غیر از دفاع صریح از مجازات اعدام از طرف ناسیونالیستها چه معنی دیگری دارد!

و برای خالی نبودن عریضه ایشان عنوان میکنند که حکم قصاص بایستی در مورد او اجرا شود لیکن اضافه بر آن جاز نیست. معلوم نیست منظور دکتر از اینکه شخصی را اعدام بکنند و اضافه بر آن جاز نیست، چیست؟ انسانی را میکشند و تمام! بالاتر از کشتن دیگر برای

آن انسان دیگر چیزی نمیماند که جایز باشد و یا نباشد!

ایشان در عبارت دیگری میگویند: اجرای حکم نباید موجب تحقیر محکوم باشد و یا اینکه نباید آبروی محکوم بریزد و همچنین نباید موجبات زجر کشیدن محکوم در قبل و یا در اثنای اجرای حکم اعدام شد و همه اینها از نظر قانون و شرع مذموم است. اینها خزعبلاتی بیشتر نیست! واقعا معلوم نیست این اقا چه میگوید. انسانی را بدست یک مامور میکشند، اما نباید تحقیر شود، نباید قبل و در حین کشتن اش زجر بکشد!!! عجب! این دیگه چه نوع آدمکشی است؟ باید اسم این نوع اعدام را اعدام ناسیونالیستی گذاشت! نه؟

با صراحت بیشرمانه ای از مجازات اعدام و قتل نفس دولتی دفاع میکنند. انسانی را بدست یک مامور دولتی با کمال خونسردی به قتل میرسانند و اسم اش را اجرای عدالت مینامند. بدیهی است که در سیستم قضائی مورد نظر ناسیونالیستهای آذری و در فردای حکومت مورد نظرشان قطعاً چوبه های دار یک ابزار مهم برای برقراری امنیت اجتماعی و از جمله امنیت سیاسی مورد استفاده قرار خواهد گرفت و از همین امروز نیازی به لاپوشانی آن نمیبینند. جریانی که برای تامین امنیت شهروندان مجازات اعدام را تأیید میکند، برای تامین امنیت سیاسی حکومت اش هم از اعدام استفاده خواهد کرد. کمونیستها و مردمی که خواهان اعمال اراده سیاسی همه آحاد جامعه بر سرنوشتشان هستند، از بلیه اعدام در امان نخواهند ماند.

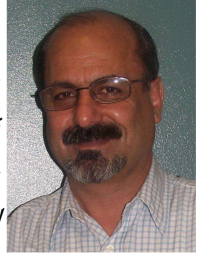
مبارزات کارگران و زنان و جوانان در آذربایجان، تا بامروز نشان داده اند که مرز خودشان را با این نوع تفکرات بغایت عقب مانده روشن کرده اند. مردم برای آینده سیاسی آذربایجان، جامعه ای بری از هر گونه ظلم و ستم طبقاتی، جامعه ای که در آن همه مردم، شهروندان متساوی الحقوق، بدون توجه به مذهب و ملیت و نژاد باشد، میخواهند. جامعه ای که در قوانین قضائی آن مجازات اعدام نباشد. چنین جامعه ای را فقط حزبی مانند حزب کمونیست کارگری نوید میدهد و برای ساختن اش تلاش میکند. بقول حمید تقوایی: همه را با حرفهایشان وما را با عملکرد مبارزاتی امروزی مان بسنجید (نقل به مضمون).

۴/۷/۲۰۱۵

ورزش و سیاست!

فوتبال و ناسیونالیسم!

گفتگوی فراز آزادی با محسن ابراهیمی دبیر کمیته آذربایجان حزب کمونیست کارگری



ورزش یکی از پدیده های مهم اجتماعی در قرون متمادی در تاریخ بشر بوده که ریشه اش به یک نیاز مهم انسان برمیگردد. انسان برای بازتولید جسمی و روحی خود به ورزش نیاز دارد. و اما امروزه ورزش به غیر از جوابگوئی به نیاز پایه ای انسان تبدیل به ابزاری مهم در اقتصاد و سیاست شده است. جهان سرمایه داری در یک قرن گذشته بیش از همه تاریخ بشر از ورزش استفاده سیاسی کرده است. اتفاقات مربوط به تیم تراکتور سازی تبریز و استفاده سیاسی ناسیونالیسم ترک فقط یک نمونه است. با توجه به اهمیت موضوع مصاحبه ای را با محسن ابراهیمی دبیر کمیته آذربایجان در این رابطه انجام داده ام.

فراز آزادی: اولین سئوالم در باره اقتصاد سیاسی ورزش است. منظورم ورزش در جامعه سرمایه داری است. نظرتان در این مورد چیست؟

محسن ابراهیمی: مثل همه پدیده های جامعه سرمایه داری ورزش هم در این سیستم امکانی برای سرمایه گذاری و سودآوری است. ورزش یکی از پولسازترین صنایع است. مهمترین باشگاههای دنیا مخصوصا باشگاههای فوتبال محل سود نجومی بزرگترین سرمایه داران دنیا هم هست. ورزشکاران از نقطه نظر سرمایه گذاران صنعت ورزش انسانهایی با مهارت نیستند که با مهارتشان در رقابتهای ورزشی صحنه های زیبا و لذتبخش خلق میکنند. آنها ابزار هستند. ابزار بالا بردن قیمت سهام باشگاهها، ابزار معاملات کلان میان مافیاهای ورزشی، ابزار دسترسی به سودهای سرشار.

فراز آزادی: لطفا این توضیح کلی را با مثال روشن کنید؟

محسن ابراهیمی: مجله فوربز اسامی ده تن از ثروتمندترین میلیاردهای دنیا را منتشر کرده بود که همه شان در کنار مالکیت بنگاههای مهم اقتصادی بدون استثنا صاحب باشگاههای ورزشی هم هستند. برای مثال، آمانسیو اورتگا تاجر اسپانیایی صاحب کارخانه لباس indite بخش مهمی از ثروت ۳۸ میلیاردی را از مالکیت باشگاه فوتبال دیورتیوولاکرونیا بدست آورده است. آلبشیر عثمانف، میلیارد روس، در کنار معادن و صنعت چوب، دومین سرمایه گذار باشگاه آرسنال در لندن است که ثروتش ۱۸ میلیارد دلار است. رومن آبراموویچ میلیاردی دیگر اهل روسیه که به روشهای مافیایی برای ثروت اندوزی مشهور است صاحب باشگاه چلسی یکی از ثروتمندترین باشگاههای فوتبال

دنیاست. ثروت ایشان هم بالای ۱۲ میلیارد دلار است. جان فردریکسن صاحب بزرگترین ناوگان نفتکشهای دنیا صاحب تیم والرنگا در نروژ است. (البته مستقل نقش از فوتبال در فضا سازی ناسیونالیستی، خود ایشان وقتی پای پول وسط است خیلی هم ناسیونالیست نیست و به خاطر فرار از پرداخت مالیات شهروند قبرس شده است!) سیلویو برلوسکونی نخست وزیر میلیاردر سابق ایتالیا در کنار مالکیت شبکه های تلویزیونی مالک باشگاه میلان هم هست که ثروتش ۶ میلیارد دلار تخمین زده شده است. به لیست فوربز باید کیا جورابچیان مولتی میلیاردر ایرانی لاصل را افزود که از قبل کارچاق کنی برای تملک باشگاههای مشهور توسط میلیاردهای روسی و مالکیت یک باشگاه مشهور برزیلی خود یک میلیاردر شده است.

این اسامی را به این خاطر آوردم که نشانه های شناخته شده ای از ورزش به مثابه محل پارو کردن سود و پول هستند.

در خود ایران هم، باشگاههای مهم فوتبال، یکی از مهمترین مراکز رقابت اقتصادی میان سرمایه داران است. برای مثال باشگاه راه آهن، در فرابورس ایران با قیمت بیش از ۴ میلیارد تومان در اختیار شرکت هواپیمایی فراز قشم قرار گرفت. باشگاه تراکتور سازی که در مقدمه به آن اشاره کردید تحت مدیریت سرداران سپاه عاشوراست و سهامش میان موسسات مهم جمهوری اسلامی مثل موسسه مالی و اعتباری کوثر و موسسه مهر ایرانیان وابسته به سپاه پاسداران و شرکت سایپا دست بدست شده است. در ارتباط با خصوصی سازیها، باشگاهها یکی از مهمترین عرصه های رقابت مافیایی میان لاشخوران اقتصادی در جمهوری اسلامی بوده و این داستان همچنان ادامه دارد.

فراز آزادی: رابطه ورزش مشخصا با سیاست چیست؟

محسن ابراهیمی: ورزش البته به خودی خود سیاسی نیست. ورزش که از لحاظ سیاسی قاعدتا باید خنثی باشد عملا بهترین وسیله برای پیش بردن اهداف سیاسی شده است. رابطه ورزش و سیاست البته دو لبه است. از یک طرف دولتها و طبقات حاکم همیشه از ورزش به مثابه امکانی برای اهداف سیاسی استفاده کرده اند و از طرف دیگر در موارد زیادی از تجمعات به بهانه ورزش برای ابراز وجود سیاسی و اعتراض استفاده شده است. همینجا بگویم که یک دلیل مهم این خاصیت سیاسی ورزش این است که ورزش یک ظرف طبیعی برای تجمع وسیع توده ای مردم مخصوصا نسل جوان است. آنجا که توده مردم آنهم در مقیاس هزاران نفره حضور داشته باشند مساعدترین ظرف برای اقدام سیاسی فراهم میشود. بی دلیل نیست که فوتبال بیش از ورزشهای دیگر محلی برای عمل سیاسی است به این خاطر که فوتبال بیش از ورزشهای دیگر ظرفیت جذب جمعیت کثیری را دارد.

اجازه بدهید موضوع استفاده سیاسی از ورزش را با چند مثال تاریخی، در چند مقطع مهم تاریخی روشن کنیم.

میدانیم که دوران جنگ سرد مقطع تاریخی مهمی است که اغلب

دولت برای زمینه فراهم کردن برای شروع رابطه متقابل منظم از مسابقات ورزشی استفاده میکنند بلکه هر روبرو شدن تیمهای دو طرف از نظر مردم فرجه ای برای ابراز تمایلات سیاسی خودشان میشود. در مسابقه کشتی میان آمریکا و روسیه در ایران جوانان با تشویق تیم آمریکا هم به نحوی تمایل و تعلق و طرفداریشان از مدنیت غرب و هم انزجارشان از حقه بازی همیشگی جمهوری اسلامی زیر پرچم مرگ بر آمریکا را نشان میدادند. بازی والیبال اخیر تیمهای آمریکا و ایران در استادیوم آزادی به فرجه ای برای کشمکش علنی حکومت و زنان بر سر حق حضور زنان در استادیوم تبدیل شد که میدانیم یک تقابل سیاسی مهم در ایران جمهوری اسلامی است.

فراز آزادی: از ورزش و مشخصا فوتبال و ناسیونالیسم صحبت کنید. فوتبال یک ورزش است. ناسیونالیسم یک جنبش. این دو چه ربطی به هم دارند؟ چرا مخصوصا فوتبال مورد توجه جنبش ناسیونالیستی است؟

محسن ابراهیمی: ناسیونالیسم از هیچ چیزی که بتوان به نحوی رنگ ملی رویش پاشید نمیگذرد. مثلا حتی قورمه سبزی هم برای فخر فروشی ملی در پیشگاه ناسیونالیسم ایرانی جا دارد. با این حساب روشن است که این جنبش از توده ای ترین و پرهیجان ترین ورزش تاریخ میتواند بیشترین بهره سیاسی را ببرد. فوتبال به این دلیل در میان انواع ورزشها بیشتر مورد توجه ناسیونالیسم است که پتانسیل بالایی برای ایجاد هیجانات عاطفی و روانی در ابعاد توده ای دارد. و از آنجاییکه رقابتهای جهانی میان کشورهاست، این هیجانات عاطفی و توده ای را میتوان به سمت احساس تعلق ملی، احساس رقابت ملی، احساس افتخار ملی و بالاخره هر جا لازم شد احساس تقابل و نفرت و تخاصم ملی مهندسی کرد.

بهره گیری سیاسی و ناسیونالیستی از فوتبال مخصوصا در قرن نوزده به تناسب تحرک ناسیونالیستی تحرک بیشتری گرفته است. استفاده دولتها از فوتبال در دوران شکل گیری دولت - ملتها بیشتر در جهت تامین چسب عاطفی و روانی تبدیل توده انبوه مردم به یک جمعیت یک کاسه عمل کرده است. اما همانطور که ناسیونالیسم بسته به نیازهای دوره ای دول سرمایه داری قالبهای متنوعی به خودش گرفته است، هدف و نحوه مراجعه جنبش ناسیونالیستی به ورزشهای مختلف از جمله فوتبال هم متأثر از این تاثیرات بوده است.

اجازه بدهید برای روشن شدن این موضوع به چند مثال تاریخی اشاره کنیم:

در مقطع رکود و بحران اقتصادی دهه سی در اروپا، جریان فاشیستی حزب نازی از بازیهای المپیک بیشترین استفاده را برای مشروعیت دادن به عروج جنبشی که بعدا هولوکاست ضد یهودی را سازمان داد استفاده کرد. فوتبال را با ملت و ملت را با نازیسم یکسان تلقی کردند و مردم زیادی را پشت سر خود بسیج کردند. آن موقع بعد از اعلام

ورزش و سیاست!

فوتبال و ناسیونالیسم!

گفتگوی فراز آزادی با محسن ابراهیمی دبیر کمیته آذربایجان حزب کمونیست کارگری

مسائل جهانی را به نحوی به رنگ خود درآورده بود. در این دوره بازیهای المپیک دو بار به مثابه یکی از ابزارهای اصلی جنگ سردی عمل کرد و اصلا تبدیل شد به جزئی از تقابل جنگ سردی. در سال ۱۹۸۰ مسکو به نمایندگی از اردوگاه شرق قرار بود محل برگزاری بازیهای المپیک باشد که با تحریم نزدیک ۶۰ کشور از بلوک غرب مواجه شد. یک مسابقه جهانی ورزشی عملا به محل تصیفه حساب و تقابل سیاسی جهانی شد. متقابلا چهار سال بعد بازیهای المپیک در لوس آنجلس با مقابله به مثل سیاسی از طرف اردوگاه مقابل مواجه شد. دو سوی جنگ سرد حواسشان بود که طرف مقابل از ورزش برای تحکیم موقعیت خود استفاده نکنند.

یخ یک کشمکش و قدرتنمایی در مقیاس جهانی بالاخره با دیپلماسی پینک پنک آب شد. در اوج جنگ سرد در اواسط دهه ۱۹۷۰، آمریکا و چین برای شروع روابط سیاسی، برگزاری یک بازی پینگ پنگ را وسیله قرار دادند. دولت چین و آمریکا مذاکرات صلح ویتنام را با دعوت تیم ملی پینگ پنگ آمریکا به پکن شروع کردند و در جریان آن بود که تعدادی از دیپلماتهای آمریکا مخفیانه با مقامات چینی مذاکره میکردند. مذاکره ای که بالاخره مسیر سفر مخفیانه هنری کیسینجر مشاور امنیت ملی ریچارد نیکسون به چین را فراهم کرد و یکسال بعدش هم دستان نیکسون را در دستان مائو گذاشت.

عروج دیکتاتورهای نظامی به قدرت در آمریکای لاتین در دهه هفتاد هم یکی دیگر از مهمترین مقاطع سیاسی در تحولات جهان است. جام جهانی ۱۹۷۸ در آرژانتین را میتوان یکی از غم‌انگیزترین و تاریکترین صفحات تاریخ ورزش جهانی نامید. دو سال جلوتر ژنرال خورخه رافائل ویدلا با کودتای نظامی به قدرت رسیده بود و اعلام کرده بود که در صورت لزوم آن قدر آرژانتینی باید کشته شود تا بار دیگر این سرزمین امن شود و در حالیکه در فضای رعب و وحشت ناپدید شدن، جوخه های مرگ دسته دسته در خیابانها تیرباران میکردند و سکوت مرگ بر کشور حاکم شده بود، جام جهانی به مثابه جلوه ای از قدرت و عظمت و مشروعیت حکومت نظامی در آرژانتین برگزار شد. جالب است این اتفاق با حمایت همه دولتهای رخ داد که در مقابل خطر جنبش چپ به حمایت از جام جهانی در آرژانتین و تقویت خونتهای نظامی برخاستند و فیفا هم با حمایت از این اتفاق در خدمت خونتهای نظامی قرار گرفت.

تبادل تیمهای ورزشی کشتی و والیبال میان شیطان بزرگ از یکطرف و محور شر از طرف دیگر هم که معرف حضور همه است. نه تنها دو

ورزش و سیاست!**فوتبال و ناسیونالیسم!****گفتگوی فراز آزادی با محسن ابراهیمی دبیر کمیته آذربایجان حزب کمونیست کارگری**

از پیش با تکیه به مسابقات ورزشی و عروج ورزشکاران ملت خود به سکوی قهرمانی در جستجوی هویت یابی برای ملت خود هستند. برای مثال، حضور تقریباً ۸۰ هزار تماشاگر افغانستانی در مسابقات اخیر در استادیوم آزادی تهران برای تشویق تیم افغانستان هم نیاز یک جامعه انسانی به اعلام موجودیت را نشان میداد و هم از این طریق ناسیونالیسم افغانی برای بازگشت به صحنه سیاسی به مثابه یک هویت ملی از آن استفاده میکرد.

فراز آزادی: اجازه بدهید برگردیم به اتفاقی که اخیراً در جریان بازی تراکتور سازی تبریز و نفت تهران در ورزشگاه یادگار امام رخ داد و به اعتراض و درگیری شدید هواداران تراکتور سازی با نیروهای انتظامی - امنیتی کشید. تیم تراکتور سازی هواداران زیادی در آذربایجان دارد. عده ای میگویند این تیم محل رشد قوم پرستی و ناسیونالیسم است. در باره با رابطه ناسیونالیسم ترک و تیم تراکتور سازی تبریز چه نظری دارید؟

محسن ابراهیمی: یک لحظه تصور کنید که مردم تبریز هیچ مشکلی با حکومت اسلامی ندارند و دارند مثل هر هوادار تیم فوتبال با هیجان قابل انتظار بازی تیم مورد علاقه خودشان با نفت تهران را نگاه میکنند. دقیقاً آخر بازی است. همه در اوج هیجان، تلاش تیم مورد علاقه شان را نگاه میکنند که در دقیقاً آخر بتواند دروازه حریف را باز کند. یک باره تمام امکانات ارتباطی مثل تلویزیون، رادیو و تلفن و اینترنت قطع میشود و شایعه ای در استادیوم پخش میشود که در اصفهان سایپا و سپاهان برابر شده اند. مربی و بازیکنان تصمیم میگیرند بازی را کش بدهند چون نیازی به گل زدن ندارند و میتوانند با انکا به امتیاز به قهرمانی در لیگ برتر برسند. بازی تمام میشود و تماشاگران به میدان هجوم میاورند و جش شادی را شروع میکنند و در اوج هیجان شادی معلوم میشود که نتیجه بازی سایپا و سپاهان دو بر هیچ بوده است و یکباره همه امیدهای تراکتورسازی بر باد میرود. به این توطئه آشکار، انزجار مردم از حکومت را هم اضافه کنید. مردمی که به فساد و باندبازی و تبانی در فدراسیون فوتبال آگاهند. از نقطه نظر این مردم، چنین اتفاقی غیر از توطئه، هیچ چیز دیگری نمیتواند باشد. یا پولهایی میان مقامات و مدیران باشگاهها رد و بدل شده است و یا دست اطلاعاتی - امنیتی ها و حکومتیها، برای تحریکات قومی و ملی در کار است که مستقیماً هدف سیاسی دارند.

حکومت اسلامی خوب میداند جامعه در حال انفجار است و باید به شیوه های مختلف خود را برای انفجار سیاسی آماده کند. اسیدپاشیها و اعدامها و گسترش دستگیری فعالین و رهبران کارگری و فعالین شبکه های اجتماعی و غیره همه روشهایی برای ادامه حیات است. اما در کنار این روشهای سرکوبگرانه، مهندسی مشغله ها و تقابلهای قومی، تاکتیکی است که حکومت اسلامی رویش حساب میکند. به همان دلایلی که در بالا گفته شد میدانها و مسابقات فوتبال مساعدترین

دولت امریکا مبنی بر این که تیم آمریکا از طرح بایکوت بین المللی حمایت نمی کند و این کشور ورزشکارانش را به بازی های المپیک در برلین اعزام می کند، کشورهای زیادی نیز ورزشکاران خود را به آن شوی تبلیغاتی نازی ها اعزام کردند. هیتلر و حکومت نازی از این اتفاق بهره برداری زیادی در جهت آرایش چهره ی آلمان کردند. همان موقع در ایتالیا در هنگام عروج موسولینی به قدرت، فوتبال را به مثابه یک بازی که منشا انگلیسی دارد کنار گذاشتند و بازی دیگری به نام ولاتا اختراع کردند که البته دوام نیاورد. میخواستند درمقابل انگلیس و منشا غیر ملی فوتبال، یک بازی ملی اختراع کنند و از آن استفاده سیاسی کنند.

یا به عنوان مثال دیگر، در اسپانیا دیکتاتور فرانکو از باشگاه رئال به عنوان سمبل عظمت ملی اسپانیا استفاده سیاسی میکرد و در مقابل کاتالانها - همان مردمی که در منطقه کاتالونی زندگی میکنند و به آن زبان صحبت میکنند و با دولت مرکزی همیشه در کشمکش سیاسی و ملی بودند، از باشگاه بارسلون به مثابه منبعی برای ارتقا و یا تبلیغ اهداف فدرالیستی و قوم گرایانه خود استفاده میکردند. به قول خودشان بارسلونا جایی فراتر از یک باشگاه بود و از طریق این باشگاه صدای کاتالانیزم را در گوش دیکتاتوری فرانکو فریاد میزدند.

پیش از شعله ور شدن جنگ قومی در یوگسلاوی؛ ناسیونالیسم تا میتوانست از هیجان فوتبال در رقابت ستاره سرخ بلگراد و دینامو زغرب برای تحریک قومی استفاده کرد. اگر تماشاگران نمیدانستند که چه کابوسی در حال تحقق است، اما آنهایی که سناریوی خونین قومی را حدادی میکردند خوب میدانستند که در این استادیومها با آتش زدن بر کینه توزی و نفرت قومی دارند یک جنگ قومی خونین را تمرین میکنند.

در سال ۱۹۸۸ در بازی میان مکزیک و آمریکا در لوس آنجلس یک اتفاق جالب توجهی رخ داد. نزدیک ده هزار تماشاچی با پرچم مکزیک در ورزشگاه حضور داشتند که در لحظه پخش سرود ملی آمریکا به تماشاگران آمریکایی و پرچمهایشان حمله کردند. چه چیزی بهتر از این میتوانست مهاجران مکزیکی را که بخش مهمی از طبقه کارگر بیحقوق در آمریکا را تشکیل میدهد، اینچنین از اعتراض طبقاتی و سیاسی به کل سیستم، منحرف کند و انرژی سیاسیانشان را به سمت بخش دیگر طبقه کارگر همان جامعه سمت و سو دهد؟

بی دلیل نیست که کشورها و ملت های تازه استقلال یافته یا ملت هایی که در میان تخاصم دو قطب تروریست دهه گذشته ویران شده اند، بیش

ورزش و سیاست!

فوتبال و ناسیونالیسم!

گفتگوی فراز آزادی با محسن ابراهیمی دبیر کمیته آذربایجان حزب کمونیست کارگری

که هر چه زودتر از شر حکومت اسلامی راحت شوند. خواسته ها و شعارها و مشغله های ناسیونالیسم ترک با خواسته ها و آرزوها و نگرانیهای مردم از بنیاد متفاوت و بیگانه است. ناسیونالیسم ترک با علایق و تمایلات طبقاتی و انسانی مردم عمیقا فاصله دارد. درد و رنج و آرزوهای مردم را نمایندگی نمیکنند و به این اعتبار در یک شرایط عادی نمیتواند در قلب مردم جا باز کند و به نیروی توده ای وسیع تبدیل شود. جالب است که وقتی چند روز بعد از ماجرای تبریز روحانی به تبریز رفت، مردم با شعارهای قوم پرستانه به استقبالش رفتند. بلکه این کارگران شرکت ماشین آلات صنعتی بودند که در کنار حق آموزش به زبان مادری و رسیدگی به وضعیت دریاچه ارومیه، در مقابل رئیس جمهور سرمایه خواستار خلع ید سرمایه گذار بخش خصوصی از این شرکت و تعیین تکلیف این کارخانه شدند. و یا این کارگران نیروگاه تبریز بودند که خواستار رسیدگی به وضعیت شغلی شان در این شرکت شدند.

به نظرم مثل همه جای ایران فضای سیاسی و اجتماعی در آذربایجان میدان رشد و نفوذ افکار قوم پرستانه نیست. اما مساله ناسیونالیسم نفوذ توده ای در مقیاس وسیع نیست. اینچنین نیست که ناسیونالیسم و قومپرستی باید حتما نفوذ وسیع توده ای داشته باشد تا خطرناک شوند. نه خیر، ناسیونالیسم برای تبدیل شدن به خطر جدی، برای کاشتن تخم نفرت در میان بخشهای مختلف مردم و درو کردن محصول خونینش پول، اسلحه و آدمکش و البته شرایط مساعد لازم دارد. مطمئنا وقت خودش دولتهایی پیدا میشوند که پول و اسلحه و حتی مربی آدمکشی در اختیار این جریان بگذارند. به نظرم اگر حکومت اسلامی وارد یک بحران حکومتی عاجل شود و اما فورا و به طور برق آسا سرنگون نشود؛ اگر مردم با یک حزب سازمان یافته انقلابی وارد قیام و انقلاب نشوند و فورا خود را مثل یک حکومت سازمان ندهند، نه تنها ناسیونالیسم ترک بلکه هر ناسیونالیسم دیگری که صاحب پول و اسلحه و آدمکش است میتواند میداندار شود.

فراز آزادی: موقعیت چپ در آذربایجان چگونه است؟

محسن ابراهیمی: باید اول روشن کرد که منظور از چپ چیست؟ آرمانها و آرزوها و ارزشها و تلقیات و مطالبات آزادیخواهانه و برابری طلبانه اکثریت مردم یا تشکل و تحزب نیروهای اجتماعی چپ؟ این دو هم به هم مربوطند و هم دو مقوله جدا از هم هستند. تمام کسانی که برای همه جامعه، برابری، آزادی، رفاه و حرمت انسانی میخواهند؛ تمام کارگرانی که برای خود و همه جامعه معیشت و منزلت انسانی میخواهند؛ تمام انسانهایی که خواهان کوتاه کردن دست مذهب از زندگی و آموزش و پرورش و سیستم اداری جامعه هستند؛ تمام کسانی که میخواهند زندگی و نان و مسکن و بهداشت و درمان شهروندان به پول جیبشان، به مذهب و ملیت و قومیت گره نخورد، میخواهند کارگر در رفاه باشد، زن آزاد و برابر زندگی کند، کودک له

عرصه پیاده کردن چنین تاکتیکی است. خوب روشن است که ناسیونالیسم ترک مثل همه جنبشهای ناسیونالیست مخصوصا با توجه به محبوبیت تراکتورسازی در میان جوانها، توطئه هایی مثل ماجرای اخیر را روی هوا میقاپد و با آن پرچم قومی درست میکند. مخصوصا در جایی که تاریخی از ستم ملی توسط حکومتهای مرکزی مثل محرومیت از تحصیل و فعالیت به زبان مادری را هم پشت سر دارد ناسیونالیسم فضا را حتی مساعدتر می بیند. بی دلیل نیست که جریان ناسیونالیست تمام تلاششان را میکنند در جریان چنین اتفاقاتی در مقابل شعارهایی مثل آنا دیلده مدرسه، اولمالیدی هر کسه (مدرسه به زبان ترکی برای همه لازم است) ویا شعار اورمو گؤللو سوسوزدو میللت اویناماسا اوتوزدو (دریاچه ارومیه تشنه است، ملت اگر بیدار نشود باخته است)، شعارهای نژادپرستانه ضد فارس را به وسط پرت کند و به شعار مردم تبدیل کند.

البته مثل همیشه چنین تاکتیکیهای حکومت نقش دلبه دارد. مردم از چنین اتفاقی مثل یک فرصت سیاسی استفاده میکنند. جوانهای تبریز که مثل همه جوانها محرومند، بی آینده هستند، امیدشان تباه شده است، خشمگین و پر از نفرت و کینه علیه وضعیت حاکم و پر از انرژی اعتراضی هستند میخواهند این انرژی اعتراضی را به یک شکلی بیرون بریزند و مترصد هر فرصتی هستند تا استفاده کنند. چه جایی بهتر از یک ورزشگاه ۹۰ هزار نفره که در آن دهها هزار جوان دور هم هستند و فرصتی برای ابراز خشم و انزجار و نفرت میتوان پیدا شده است؟ به این باید محرومیت این جوانان از روزنامه و رسانه و حزب و هر کانال دیگر ابراز وجود سیاسی را هم اضافه کرد که نیاز به ابراز وجود از طریق میدان مسابقه را دو چندان میکند. به طور خلاصه، در فقدان تشکلهای حزبی ومدنی و رسانه های آزاد برای ابراز اعتراض، مسابقات تیم تراکتور سازی، امکان، محل، فضا و فرجه ای برای ابراز وجود اجتماعی و سیاسی برای مردم و بویژه برای نسل جوان شده و میشود.

فراز آزادی: خیلی مختصر تصویر شما از جایگاه ناسیونالیسم ترک در آذربایجان چیست؟ آیا ناسیونالیسم ترک خطری جدی است؟

محسن ابراهیمی: اینجا چند مساله باید روشن شوند:

اگر به نیازها و مسائل اکثریت مردم یعنی کارگران، زنان، جوانان و اکثریت محروم و تحت تبعیض جامعه نگاه کنیم خواهیم دید که که دردها و مسائلمان با دردها و مسائل و مشغله های سایر نقاط ایران یکی است. در آذربایجان هم مثل همه ایران مردم دنبال راهی هستند

ورزش و سیاست!

فوتبال و ناسیونالیسم!

گفتگوی فراز آزادی با محسن ابراهیمی دبیر کمیته آذربایجان حزب

کمونیست کارگری

تشکیلاتی هنوز این اکثریت عظیم با این آرزوهای انسانی متحزب نیستند، در مقیاس وسیع حول یک حزب انقلابی متشکل نشده اند و از این نظر چپ ضعیف است. این شکاف مهمی است که ما باید پر کنیم. به درجه ای که این شکاف پر شود، به درجه ای که این طیف جامعه مخصوصا در میان کارگران، زنان و جوانان متشکل شوند و توسط حزب نشود، متعلق به چپ جامعه هستند. به این معنا در جامعه آذربایجان مثل همه نقاط ایران چپ نیرویی جدی و قابل توجه است. اما به لحاظ همانقدر در سایر نقاط ایران صادق است که در آذربایجان.*

حمله یگان ویژه به کارگران ذوب آهن اردبیل را باید با اعتراض متحد پاسخ داد!

بنا به اخبار مندرج در رسانه ها، کارگران کارخانه ذوب آهن اردبیل در ادامه اعتراضاتشان در ماههای گذشته به عدم پرداخت ۱۶ ماه حقوقهای معوقه شان، در روز ۳۱ خرداد در مقابل استانداری اردبیل دست به تجمع اعتراضی زدند. کارگران برای تحت فشار قراردادن مقامات استان اقدام به بستن خیابان خمینی کرده بودند و نیروی انتظامی رژیم در حمایت از کارفرما به کارگران یورش برده و تعدادی از کارگران را زخمی کرده است.



کارفرما حقوق کارگر را پرداخت نمیکنند؛ کارگر و خانواده اش با گرسنگی و تباهی مواجه اند و حکومت اسلامی با یگان ویژه نیروی انتظامی جواب اعتراض کارگر را میدهد. این حکومت اسلامی سرمایه داران است و نقش و وظیفه اش خدمت به طبقه سرمایه دار و سرکوب کارگران است. در مقابل توحش رژیم اسلامی علیه کارگران باید با ادامه و گسترش اعتراض پاسخ داد.

کمیته آذربایجان حزب کمونیست کارگری ایران ضمن محکوم کردن این عمل جنایتکارانه نیروی انتظامی رژیم از کارگران ذوب آهن اردبیل و خانواده هایشان میخواهد که با ادامه اعتراض خیابانی پاسخ کارفرما و حکومتش را بدهند.

کارگران و مردم آزادیخواه و شریف اردبیل،

کارگران ذوب آهن را تنها نگذارید. از اعتراض بحق این کارگران حمایت کنید. به صف هم طبقه ای های مبارزتان پیوندید و اجازه ندهید حکومت اسلامی حق کارگران ذوب آهن را پایمال کند. حمایت شما کارگران و مردم اردبیل و اعتراض متحد در مقابل این گستاخی حکومت تنها راه عقب نشاندن حکومت ضد کارگر است.

زنده باد اعتراض و مبارزه کارگران ذوب آهن و مردم اردبیل!

کمیته آذربایجان حزب کمونیست کارگری ایران

دوشنبه ۱ تیرماه ۱۳۹۴ برابر با ۲۲ جون ۲۰۱۵

خواست ما ایجاد جامعه ای بر مبنای

برابری حقوقی همه احاد جامعه که همه انسانها شهروندان متساوی الحقوق بدون

توجه به نژاد، ملیت و زبان و مذهب محسوب میشوند، است.

لشکر بیکاران پیوستند. ایده رشد صنعتی و وعده های شکوفایی اقتصادی و زندگی مدرن، اشتغال در شهر، برخورداری از امکانات شهری و... باعث ترک جمعیت روستایی ایران و روی آوری به شهرهای بزرگ که داشتند صنعتی هم می شدند، تبدیل به یک موج مهاجرت به شهرها شد. براساس آمار و ارقام این دوره، در فاصله سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ جمعیت شهرنشین ایران دوبرابر شد. با ورود این جمعیت مهاجر بیکار، گرسنه و جویای کار، به دلیل فقر و گرانی زندگی در شهرهای بزرگ، در حاشیه شهرهای بزرگ سکنی گزیده و وارد مناسبات سرمایه داری این دوره شدند. جمعیتی که پایه و رکن اصلی طبقه کارگر امروز ایران از نظر وسعت و تعداد میلیونی آن را افزایش داد. موججویندگان میلیونی کار، جوانان در رویای پیدا کردن کار، و تامین معیشت راهی شهرهای بزرگ شدند.

در این دوره ما شاهد مهاجرت گسترده جمعیت روستایی به شهرها به دنبال کار و «یک زندگی بهتر» هستیم. با سرمایه گذاری خارجی در صنعت اکتشاف نفت، افزایش صادرات نفت و بالا رفتن درآمدهای دولت از این محل، در کنار اختصاص هزینه های سرسام آور به پروژه تشبیت نظامی و سیاسی رژیم، برای اولین بار بورژوازی ایران در قالب دولت پهلوی اقدام به تهیه برنامه اقتصادی رشد و توسعه صنعتی در ایران می نماید. در همین دوره است که بورژوازی ایران در دولت پهلوی و سیاستهای، آرمان و ایده پیشرفت و رشد و شکوفایی ایران را دیده و با تمام قوا پشت حومت پهلوی می رود. رژیم پهلوی بویژه در دهه ۴۰ و ۵۰ که در سایه دیکتاتوری نظامی اش تثبیت شد و مورد حمایت آمریکا و غرب قرار گرفته بود، تا حدودی موفق شد برنامه های صنعتی کردن و رشد اقتصادی در ایران را زیر نظر دولت، طبعاً با تحمیل فقر و فلاکت و دیکتاتوری نظامی و اینتگره کردن جمعیت روستایی مهاجر تازه وارد به زندگی شهری به پیش برد.

نیاز سرمایه به نیروی کار ارزان، و رویای رشد و شکوفایی اقتصاد ایران؛ ترجیحاً دولت وقت را مجاب کرد که فعلاً اقدامی برعلیه جمعیت حاشیه نشین شهرهای بزرگ صنعتی در دستور خود نگذارد. جمعیت عظیم بیکاران با دستمزدهای کم و بدون امکانات و مسکن و یک زندگی حداقلی بخور و نمیر، وارد بازار کار شد. گرانی و فقر، اشتغال این جمعیت در بخش ساختمان، پروژه های راه سازی و... در دسترس بودن این نیروی کار ارزان که نیاز سرمایه بود، باعث شد این جمعیت در حاشیه شهرهای بزرگ و صنعتی و در آلونک ها برای خود محل زندگی و مسکن را اجباراً انتخاب نماید. بدین ترتیب حاشیه نشینی به معنای امروزی در ایران شکل گرفت. جمعیت حاشیه نشین ایران قبل از سال ۵۷ رقمی نزدیک به ۳ میلیون نفر اعلام شده بود. سه دهه بعد و با استقرار رژیم جمهوری اسلامی، پروسه ای که از دهه ۴۰ شروع شده

در باره حاشیه نشینی!

محمد شکوهی



در نوشته ای که پیش رویتان است ابتدا به دلایل و زمینه های شکل گیری حاشیه نشینی در ایران، سپس به بررسی این موضوع؛ رشد و گسترش آن در شهرهای استانهای آذربایجان شرقی و غربی پرداخته میشود. در ادامه به رشد و گسترش حاشیه نشینی در این دو استان بعد از انقلاب سال ۵۷، و وضعیت امروز حاشیه نشینی و سیاستهای جمهوری اسلامی در این رابطه و نحوه مقابله مردم با این سیاستها پرداخته میشود.

تاریخچه و زمینه های شکل گیری حاشیه نشینی در ایران

روند شکل گیری و گسترش حاشیه نشینی در ایران به سالهای آغازین ۱۳۰۰ برمیگردد. سالهایی که با بدست گرفتن قدرت توسط دار و دسته پهلویها، برای اولین بار ناسیولیسم ایرانی با حمایت دولتهای غربی اقدام به شکل دادن به ساختار سیاسی و اقتصادی ایران کردند. حکومت پهلوی نیاز و جهت گیری رشد سرمایه داری در ایران و شکل دادن به دولت متمرکز مرکزی با استفاده از نیروی نظامی، سرکوب را در دستور خود قرار داد. بدین ترتیب رویای «رشد اقتصادی و صنعتی شدن ایران» و شکل دادن به ساختارهای صنعتی مدرن تبدیل به یک جهت گیری سیاست و اقتصاد حکومت دیکتاتوری نظامی پهلوی تبدیل شد. در همین راستا مجموع رفرمهایی ارضی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از بالا در دستور حکومت پهلوی قرار گرفت. جامعه آذربایجان هم یک محور این تحولات از بالای حکومت بود که در ادامه بطور ویژه تر به آن پرداخته خواهد شد.

حکومت پهلوی برای رسیدن به این «آرمان دیرینه بورژوازی ایران» مجموعه سیاستها و اقداماتی را در این راستا در دستور خودش میگذارد. طبعاً در وهله اول نگه داشتن و تمرکز قدرت در دست این باند و تشدید دیکتاتوری نظامی فوریت دارد. در مرحله بعدی تلاش برای اجرای رفرمهایش. مهمترین دوره این رفرمها که از سال ۱۳۳۰ در دستور دولت آن موقع گرفت، رفرم های اداری، فرهنگی و نظامی، همزمان با زمینه سازی برای اصلاحات ارضی در دهه ۴۰، رشد و گسترش صنایع داخلی با حمایت های رسمی دولت و شتاب بخشیدن به پروسه رفع عقب ماندگی اقتصادی و صنعتی ایران آن موقع بود. همه این پروسه در فاصله دهه های ۴۰ تا ۵۰ تشدید شد.

اوایل دهه ۴۰ مهمترین رفرم ها یعنی اصلاحات ارضی به اجرا گذاشته شد. میلیونها نفر از کشاورزان و دهقانان خردهپا در نتیجه این رفرم ها معیشت و زندگی و منبع درآمد خود را در روستاها از دست داده و به

در باره حاشیه نشینی!

نظام و شاه حکم اعدام کرد. تحمیل حداقل دستمزدها، کار در بدترین شرایط بدون برخورداری از حداقل امکانات زندگی، یک مشخصه اصلی حکومت سرمایه داری نوین در ایران میشود.

تغییر و تحولات سیاسی سال های ۱۳۳۰ در ایران و خلاء بوجود آمده از پایان جنگ جهانی دوم، اعتراضات در صنعت نفت جنوب، موضوع ملی شدن صنعت نفت و قدرت گیری مصدق در تهران تا حدودی فضای سیاسی را در ایران باز کرد. در آذربایجان نیز در نتیجه این تحولات حزب فرقه دموکرات دست به فعالیت سیاسی زد و در مدت کوتاهی توانست اعتماد مردم این منطقه را بدست آورده و با حمایت شوروی آن موقع، حکومت خودمختار آذربایجان را ایجاد نماید. در این دوره وسیعترین تحولات سیاسی در این منطقه روی داد. در همین دوره دولت خودمختار مجموعه سیاستها و اقدامات رفاهی در مناطق محروم و حاشیه نشین شهرهای آذربایجان انجام داد. از قبیل آب لوله کشی، برق، ایجاد سیستم فاضلاب و ایجاد مراکز بهداشتی و درمانی که باعث روی آوری مردم به این حزب و ایجاد امید به یک زندگی بهتر شد. بعدها و در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ ارتش محمد رضا شاه دوم به آذربایجان حمله کرد. سرکوب های وحشیانه و قتل عام های گسترده ای را سازمان داد و نهایتا دولت خودمختار را سرنگون کرد. دولت و دیکتاتوری نظامی پهلوی بیرون آمده از بحران حکومتی اش در اوایل دهه ۳۰ ابتدا دوباره به فکر تثبیت حکومت و ایجاد ارگانهای سرکوبش است. از اوایل دهه ۴۰ که تا حدودی حکومت با اتکا به سرکوب های خونین دهه ۳۰ و حمایت آمریکا تقریبا با ثباتر میشود و رفرمهای دهه ۴۰ و ۵۰ را دوباره ادامه میدهد. در ادامه این پروسه سیاست «مشت آهنین» حکومت بر بالای سر مردم قرار دارد. سرکوب اولین اعتصابات در دهه ۴۰ در نفت و چیت ری در سال ۵۳ نمونه هایی از وحشیگری حکومت پهلوی در این دوره می باشند. مناطق حاشیه نشین شهرها، فقر و فلاکت، نبود حداقل امکانات زیستی و آموزشی، حملات مدام رژیم به این مناطق به بهانه های سکونت غیر مجاز، بر هم زدن سیمای شهرها، خراب کردن خانه های مردم بر سرشان توسط شهرداریها و باندهای رژیم، زدن اتهام افزایش جرم و اعتیاد در این مناطق، زمینه های اعتراضات گسترده مردم این مناطق بر علیه نابرابری و تبعیضات در برخورداری از امکانات شهری شد. مبارزات مردم حاشیه نشین شهرها، سنبل و آغازگر اعتراض و مبارز بر علیه سرکوب و نابرابری فقرا در برابر اغنیا و رژیم پهلوی شد که جرعه های اصلی انقلاب سال ۵۷ را زد. انقلاب از حاشیه شهرها شروع شد.

در این دوره یعنی سالهای ۱۳۴۰ دوره آغاز مهاجرت گسترده جمعیت روستایی به شهرها می باشد. در دهه ۱۳۵۰ این وضعیت تشدید میشود. در دوره بعد از انقلاب ۱۳۵۷ ابعاد بسیار گسترده تر دیگری به خود میگیرد. در این دوره سی ساله و با استقرار حکومت جمهوری اسلامی و اجرای سیاستهای امنیتی و سرکوب و... جمعیت حاشیه

بود، کماکان ادامه یافت و جمعیت حاشیه نشین امروز کشور بر اساس آمار و ارقام حکومت رقمی بین ۲۵ تا ۳۰ میلیون نفر شده است.

ایجاد قطب های صنعتی و حاشیه نشینی

در این دوره، در دهه ۴۰ و ۵۰ ویر اساس جهت گیری و اولویت های سیاسی و اقتصادی رژیم پهلوی و به طبع آن سرمایه داری در ایران، قطب های صنعتی در کشور شکل میگیرند. پروسه صنعتی کردن و شتاب آن برای جبران عقب ماندگی های اقتصاد سرمایه داری در ایران، یک رکن اصلی سیاست حکومت پهلوی میشود. با ارشد و گسترش صنعت نفت و بخش مرتبط با این صنعت، در جنوب ایران صنعت نفت به مهمترین قطب رشد و توسعه تبدیل میشود. صدها هزار نفر از جمعیت روستایی راهی شهرهای چون آبادان، اهواز، و بعدها شهرهای خوزستان برای کار و زندگی میشوند. در کنار این بخش، بخش فولاد و ذوب آهن اول در اصفهان بعدا در سمنان و یزد شکل میگیرد. در بخش ماشین سازی و قطعات ماشین علاوه بر تهران، مشهد، تبریز نیز تبدیل به یک قطب مهم صنعتی و اقتصادی میشود. چندین کارخانه صنعتی خودروسازی و یا مرتبط با این صنعت در تبریز احداث میشود. تراکتور سازی، بنر خاور، کبریت سازی، و دهها کارخانه دیگر در تبریز، این شهر را تبدیل به یک قطب رشد صنعتی می کند. در این دوره تبریز به لحاظ شد و گسترش صنعت مقام چهارم را در ایران در کنار آبادان، اصفهان و استان تهران دارد.

در جریان اجرای این پروژه ها و اساسا صنعتی کردن ایران نیاز بورژوازی به تامین نیروی کار ارزان برای شتاب بخشیدن به رشد و توسعه بیشتر و بیشتر میشود. با اجرای اصلاحات ارضی و رفرمهای متعاقب آن، ایران تحت حاکمیت پهلوی وارد دوره ای میشود، که بورژوازی ایران از آن به عنوان «دوازه های تمدن بزرگ» یاد می کند. البته این عنوان کتاب محمد رضا شاه دوم است که در آن به طرح و تشریح آرمانها و ایده های حکومت مورد نظر دیکتاتوری نظامی اش را ترسیم می کند. «انقلاب شاه و ملت» اصلاحات ارضی، ایجاد سپاه، بهداشت، ترویج و آبادانی، دانش و.. مهمترین رفرمهای حکومتی این دوره می باشند. همزمان حکومت پهلوی یکی از خشن ترین و وحشی ترین نظام های سیاسی دیکتاتوری برای تامین امنیت سرمایه را به جامعه تحمیل می کند. سرکوب در دستور حکومت قرار میگیرد. تامین امنیت سرمایه برای رشد اقتصادی در کنار تحمیل سرکوب و اختناق در جامعه، یک خصلت هویتی رژیم دیکتاتوری پهلوی میشود که از آن به عنوان «گورستان آریامهری» نامبرده میشود. مخالفت با

در باره حاشیه نشینی!

می‌کند. از اوایل دهه هفتاد اعتراضات در این مناطق بر علیه سیاستهای رژیم و ارگانهای نظیر شهرداریها، نیروی انتظامی و... شکل میگیرد. حکومت نه تنها برنامه ای برای حل مسائل و مشکلات این جمعیت ندارد، بلکه در صدد جنایی کردن زندگی جمعیت میلیونی در حاشیه شهرها در سراسر ایران بر می آید. جمعیت حاشیه نشین مستقیماً با حملات حکومتروبرو میشود.

در استان آذربایجان غربی به دلیل نزدیکی اش به استان کردستان و وجود مبارزات مردم بر علیه حکومت در این مناطق، رسماً سیاستهای امنیتی و کوچ اجباری مردم در دستور حکومت قرار میگیرد. همه چیز در خدمت امنیت رژیم در می آید. در این دوره، یعنی دهه ۱۳۷۰ جمعیت حاشیه نشین در آذربایجان غربی رقمی حدود ۵۰۰ هزار نفر اعلام میشود. جمعیت حاشیه نشین ارومیه نزدیک به ۲۰۰ هزار نفر می باشد. دو دهه بعد یعنی سال ۹۰ این جمعیت حاشیه نشین این استان به یک میلیون نفر افزایش می یابد.

در استان آذربایجان شرقی جمعیتی بالای ۶۰۰ هزار نفر حاشیه نشین هستند. تبریز به دلیل صنعتی بودنش و امکان پیدا کردن کار تبدیل به هدف اصلی مهاجرت جمعیت از روستاها به امید کار و زندگی بهتر میشود. جمعیت حاشیه نشین استان آذربایجان شرقی یک میلیون نفر می باشد. جمعیت حاشیه نشین تبریز در حال حاضر بالای ۵۰۰ هزار نفر است.

در ارومیه نیز همین پروسه پیش گرفته میشود. هر چند ارومیه در مقایسه با تبریز زیادی صنعتی نیست، ولی به دلیل بزرگ بودن شهر و کشاورزی، باغداری، ساخت وساز و... مورد توجه صدها هزار نفر از مردم فقیر و محروم مهاجرت کرده از روستاها قرار میگیرد. در سایر شهرهای آذربایجان، میانندو آب، میانه، بناب، اردبیل، مراغه، مرند، شهرهای دشت مغان، پارس آباد و بیله سوار به دلیل وجود صنایع کشت و صنعت، ورزقان به دلیل صنعت مس سونگون، مناطق حاشیه نشین گسترش یافته است.

کلاً بر اساس آمار سال ۱۳۹۲ حکومتی بیش از یک میلیون نفر از جمعیت ۴ و نیم میلیونی آذربایجان شرقی حاشیه نشینند. از جمعیت ۳ و نیم میلیونی استان آذربایجان غربی نزدیک به یک میلیون نفر در حاشیه شهرها زندگی میکنند. بر اساس آخرین آمار اعلام شده حکومتی جمعیت هر دو استان آذربایجان نزدیک به ۹ میلیون نفر می باشد. از این جمعیت رقمی بیش از دو میلیون نفر در حاشیه شهرها زندگی می کنند. در آذربایجان شرقی نزدیک به ۱۸۰۰ و در آذربایجان غربی بیش از ۱۴۰۰ محلات حاشیه نشین وجود دارد.

نشین ایران به بالای ۳۰ میلیون نفر رسید. در ادامه در این مورد که اساساً هم موضوع این مقاله می باشد، یعنی وضعیت حاشیه نشینی در آذربایجان، بیشتر توضیح داده خواهد شد.

حاشیه نشینی در استانهای آذربایجان غربی و شرقی بعد از سال ۵۷
اینجا بطور مشخص و با در نظر داشت پروسه ای که بالا توضیح داده شد، به بحث و بررسی وضعیت حاشیه نشینی در سالهای بعد از انقلاب ۵۷ در آذربایجان می پردازیم. دلایل و زمینه های شکل گیری این پدیده در همه جای ایران یکی بود که بالا توضیح داده شد. از این نظر نیازی به تکرار دلایل و زمینه ها در اینجا نمی باشد. پدیده رشد و گسترش حاشیه نشینی در این سالها کمابیش همان پروسه ای بود که زمان حکومت پهلوی آغاز شده با تفاوت های ویژه این دوره می باشد. این پروسه در سالهای قبل از انقلاب ۵۷ به بهانه صنعتی کردن، رشد اقتصادی، داشتن کار و برخورداری از یک حداقل های یکی زندگی نسبی بهتر بود، در دوره جمهوری اسلامی اشکال دیگری به خود گرفت. در واقع دلایل مهاجرت روستائیان به شهرها در این دوره با تفاوت هایی همراه است. مهمترین تفاوت در این دوره، بحران سیاسی سرمایه داری اسلامی، متوقف شدن پروسه ادعای رشد و شکوفایی اقتصادی بورژوازی در ایران، جنگ هشت ساله، نداشتن الگوی رشد و توسعه حکومت، دست بالا پیدا کردن سیاستهای وحشیانه سرکوب، مهار و کنترل جمعیت حاشیه نشین شهرها، افزایش بیکاری، گسترش فقر و فلاکت بی حد و حصر، رانده شدن به زندگی در گتو نشینی بدون هیچ امکانات می باشد.

اولویت حکومت اسلامی نه اقتصاد و زندگی و معیشت مردم، بلکه تشدید سرکوب، تحمیل فقر و فلاکت و ریاضت کشی اسلامی برای رسیدن به بهشت، بسیج همه امکانات جامعه در دفاع از حکومت، تقویت نظامی گیری، امنیتی کردن جامعه و بالاخره تلاش و تقلا برای حفظ نظام می باشند. در این دوره حکومت سیاستهای اقتصادی مدون با الگوی رشد و توسعه ندارد. بعد وارد جنگ هشت ساله می باشد. حکومت در احساس خطر از تعرض مردم به ارکانش و تلاش مردم برای آواز اعتراضات برای به زیر کشیدن حکومت نوپای بربریت جمهوری اسلامی، جنگ را آغاز می کند. جنگی که هدف اصلی سرکوب انقلاب مردم و خون پاشیدن این انقلاب بود.

بعد از جنگ وعده بازسازی میدهند. دولت رفسنجانی و دوران سازندگی شان را راه می اندازند. نتیجه این سیاست ها بدتر شدن وضعیت زندگی کل مردم و از جمله جمعیت حاشیه نشین می باشد. گرانی و تورم پیدا

در باره حاشیه نشینی!

وضعیت زندگی مردم حاشیه نشین

اسفناکتر؛ ایجاد محدودیتهای گوناگون به همراه محرومیتهای غیرانسانی در کنار تشدید سرکوب مردم ساکن این مناطق است. محور این سیاست ضد انسانی سخت تر و غیر ممکن کردن زندگی و اقامت این جمعیت میلیونی در این مناطق، تهدید و سرکوب مردم به خروج از این مناطق که رژیم بی شرمانه به آن «سکونت غیرمجاز» اطلاق می کند، است. رژیم برای تحمیل این سیاستش انواع و اقسام ارگانها، دار و دستهو دم و دستگاه اداری دست و پا کرده که با حمایت نیروی انتظامی اش این سیاستها را به پیش می برند. شهرداریها و بخش های مربوط به صدور پروانه ساخت ساختمان، آب و لوله کشی، عوارض شهری، بخش مربوط به فروش مصالح ساختمانی دولتی، نقشه برداری شهری، از مهمترین ارگانهای حکومتی می باشند که زندگی و معیشت و هست و نیست این جمعیت میلیونی را با تهدیدات مختلفی روبرو کرده اند.

برای مثال موضوع صدور پروانه ساخت. شهرداریها با تعیین محدوده شهرها و حومه آن، رسماً میگویند که ساخت و ساز غیر قانونی در این مناطق باعث به هم خوردن «نمای شهری» میشود در نتیجه مجوز نمی دهند. در اقدامی دیگر باندهای دیگر شهرداری در تبنای با دار و دسته های باج گیر حکومتی، اقدام به اخذی رسمی از مردمی که قصد ساختن خانه دارند، می کنند. اینجا یک مافیای حکومتی شکل میگیرد. شهرداری ظاهراً مجوز نمی دهد. بخش دیگر عوامل شهرداریها با گرفتن پول های کلان از مردم قول صدور مجور و پروانه ساخت میدهند. متقاضان ساخت خانه با این امید که مجور خواهند گرفت، اقدام به خرید زمین و تهیه مصالح ساختمانی برای ساخت مسکن می نمایند. در این پروسه باندهای شهرداری فعلاً ساکت می باشند تا خانه ها ساخته بشود. بعد از مدتی باندهای دیگر شهرداری در محل حاضر شده و دهها بهانه و دلیل برای ساخت و ساز غیر مجاز ارائه داده و دستور تخریب خانه های مردم را صادر می کنند. هم از مردم اخذی می کنند و هم خانه های مردم را بر سرشان خراب می کنند. این پروسه تقریباً همه جا مشترک می باشد.

در این میان در طول این سالها که مردم متوجه این سیاستهای ضد انسانی شهرداریهای شده اند، با حمایتهای مردمی در محل، اقدام به ساخت خانه بخشا شبانه می نمایند. همزمان ماموران دولتی که از ماجرا مطلع میشوند، دوباره دستور تخریب صادر می کنند. بدین ترتیب معضل خانه دار شدن تبدیل به یک رویارویی مدام و بخشا مبارزه هر روزه مردم با حکومت میشود. در طول سه دهه گذشته دهها اعتراض و مبارزه مردم برعلیه تخریب خانه هایشان شکل گرفته و بخشا موفق هم بوده اند. این وضعیت باعث بوجود آمدن روحیه تعرضی و اعتراض مردم در این مناطق شده و این مناطق را تبدیل به یک کانون اعتراض و

زندگی دو میلیون نفر از مردم حاشیه نشین شهرهای آذربایجان تفاوت اساسی با زندگی مردم در سایر شهرهای کشور ندارد. اکثر مردمان ساکن این مناطق زحمتکش و کارگران و مردم فقیر می باشند. مصائب و مشکلاتشان تقریباً مشترک است. شرایط عمومی زندگی در مناطق حاشیه نشین بیانگر فقر، فلاکت، بی امکاناتی در برخورداری از

ساختارهای یک زندگی شهری مدرن، نبود ابتدایی ترین امکانات، بهداشتی، درمانی، عدم دسترسی به آب آشامیدنی سالم، عدم برخورداری از برق، خانه های کاه گلی و آونکی بدون ابتدایی ترین امکانات ایمنی ساخت و ساز، و.. می باشد.

کمبود مدارس یک مشکل عمده می باشد. صدها هزار کودک با زحمت و بدبختی امکان دسترسی به مدرسه و تحصیل را دارند و تازه جایی هم که موفق میشوند باید به دار و دسته ها و باندهای مختلف حکومتی باج و رشوه بدهند تا کودکانشان اجازه تحصیل داشته باشند. به اعتراف مقامات حکومتی در این استانها از مجموع بیش از ۲۰۰۰ منطقه حاشیه نشین در این منطقه، ۹۷ درصد حتی از داشتن یک درمانگاه محرومند، چه رسد به دسترسی به بیمارستان. وضعیت بهداشت و سلامتی این جمعیت میلیونی اسفناک می باشد. رشد و گسترش بیماریهای گوناگون که با یک معاینه و چک پزشکی ساده قابل رفع است، تبدیل به بیماری کشنده میشود. آلودگی هوا و محیط زیست در این مناطق یک فاجعه است.

مناطق حاشیه نشین شهرها در همه جا محل تخلیه آشغال و پس مانده های کارخانجات می باشند. با گرم شدن هوا و وزش باد، هوای آلوده و سمی همراه با بوی تعفن دیوهای آشغال در این مناطق، زندگی میلیونها نفر را با خطر مبتلا شدن به انواع و اقسام بیماریهای تنفسی و عفونی روبرو می سازد. در کنار این معضل نداشتن فاضلاب استاندارد، آب آشامیدنی سالم، زندگی مردم بویژه کودکان را به خطر انداخته است. رشد و گسترش بیماریهای گوارشی، تنفسی، عفونت، بیماری اسهال خونی، و.. از جمله بیماریهای شایع در این مناطق می باشد. بر اساس آمار و ارقام حکومت این معضلات باعث گسترش میزان مرگ و میر تا حدود ۲۳ درصد بویژه کودکان در این مناطق شده است.

برخورد جمهوری اسلامی به حاشیه نشینی و اعتراضات مردم

اساس و محور سیاستهای جمهوری اسلامی تحمیل زندگی به مراتب

در باره حاشیه نشینی!

نظر دارد جلوی این کار را بگیرد. در همین رابطه نیروهای نظامی و عوامل شهرداری را شبانه روانه محلات نموده تا ضمن شناسایی این موارد، برق مردم را قطع نماید. براساس خبرها ۱۲ هزار «انشعاب غیر مجاز» آب برق در استان آذربایجان غربی وجود دارد. رژیم اعلام کرده که هزاران مورد را قطع کرده و برای بیش از ۲ هزار نفر از مردم پرونده درست کرده و به دادگاه برده است. در بهمن ماه امسال اداره برق ارومیه اعلام کرد که ۴ هزار مورد «انشعاب برق غیر مجاز» را قطع کرده است. و یا مورد جمعیت حاشیه نشین منطقه اتوبان سپاه پاسداران در تبریز. رژیم میگوید صدها هزار نفر در محدوده این اتوبان ساکن هستند که اقدام به ساخت غیرمجاز خانه و انشعابات برق و آب کرده اند. حکومت در همین رابطه دست به تعرض به این منطقه زده و در صدور قطع آب و برق این مناطق برآمده است.

جمهوری اسلامی در این دوره سه ماهه در بیش از ۱۱ شهرستانهای آذربایجان شرقی و غربی طرح های «مقابله با حاشیه نشینی» را به اجرا گذاشته است. شهرداریهای رژیم و دم و دستگاهی حکومتی دهها اطلاعات بر علیه مردم ساکن در مناطق داده و آنها را تهدید به تخریب خانه هایشان کرده اند. در این میان شهر تبریز به دلیل داشتن بیش از نیم میلیون نفر حاشیه نشین و ارومیه با داشتن ۲۰۰ هزار نفر جمعیت حاشیه نشین از اولویت های رژیم در این طرح ها می باشد.

در کنار این تهدیدات و تعرضات حکومت به این جمعیت میلیونی، جمهوری اسلامی سیاست کثیف «جنایی کردن زندگی» در این مناطق را در دستور خود دارد. حکومت بی شرمانه به این جمعیت میلیونی ساکن در این مناطق اتهام، اعتیاد، فساد، دزدی، وقوع جنایت و آدمکشی، قاچاق و... زده و به این بهانه تلاش دارد مردم ساکن مناطق اصلی و مرکزی شهرها را بر علیه جمعیت ساکن حاشیه شهرها تحریک کرده و پشت سیاستهای کثیف و ضد انسانی، که چیزی جز تشدید سرکوب به این بهانه نمی باشد، گرد آورده و با فضا و جوسازی بر علیه این مردم، اقدامات و سیاستهای کثیف و سرکوبگرانه اش را به پیش برد. از نظر رژیم این جمعیت میلیونی مجرمند، غیر قانونی زندگی می کنند، عامل گسترش بیکاری، دزدی و جنایت و قاچاق می باشند. براساس این نگرش و سیاست است که جمهوری اسلامی وحشیانه ترین سرکوبها، ضد انسانی ترین سیاستها را بر علیه این جمعیت میلیونی تصویب و به اجرا گذاشته است.

نتیجه گیری:

سکونت جمعیت بیش از دو میلیون نفری در حاشیه شهرهای استانهای آذربایجان شرقی و غربی، علیرغم سیاستهای سرکوبگرانه و وحشیانه رژیم در حق به این مردم، ایجاد محدودیتها و محرومیتهای بی حد و حصر به این جمعیت، مردم حق ماندن و اقامت در شهرها را به حکومت تحمیل کرده اند. چه رژیم خوشش بیاید چه نیاید این میلیونها نفر جزو شهروندان شهرنشین هستند که در یک جنگ نابرابر حق حیات و

مبارزه بر علیه حکومت و شهرداریها کرده است. خلاصه حکومت علیرغم همه سیاستهای سرکوب و ضد انسانی که در این مناطق به اجرا گذاشته و می گذارد، موفق نشده این مردم را وادار به ترک این مناطق نماید. بدین ترتیب میلیونها نفر در این مناطق، مانند ن در حاشیه شهرها، کار و زندگی و معیشت بخور و نمیر دست و پا کردن را به حکومت تحمیل کرده اند.

این جمعیت میلیونی که در این مناطق موفق به ماندن و زندگی کردن، هر چند در بدترین شرایط و فقر و فلاکت و بی امکاناتی که حکومت بهشان تحمیل کرده، ساکت نبوده و برای برخورداری از حداقل امکانات

زندگی شهری، وارد یک مبارزه جدی و روزانه با حکومت برای رسیدن به خواستههای برحق شان شده اند. خواست برخورداری از مدرسه، بهداشت، بیمارستان، آب آشامیدنی سالم، جاده ها و امکانات رفت و آمد، فاضلاب شهری، آب و برق و گاز و... از جمله مطالبات مردم در این مناطق می باشد.

حول همین خواستها بخشا در این مناطق تشکلهای و سازمانهایی در حمایت از حق سکونت، تحصیل و ایجاد مدرسه، گروههای حفظ محیط زیست و انجمن های همیاری مردم شکل گرفته است. تشکلهای که سعی و تلاش دارند مشکلات مردم را حل نمایند. این تشکلهای و اقداماتشان در دفاع از مردم همیشه از طرف رژیم سرکوب شده و اجازه فعالیت ندارند. اما علیرغم سرکوب های رژیم، جنبش های مردمی حول این مطالبات و خواستهها همیشه بردوام بوده و در اشکال مختلف ادامه دارند. برای مثال سازماندهی تجمعات در محلاتی که خانه های مردم در معرض تهدید تخریب از طرف شهرداریهای قرار دارند. در سالهای اخیر برای مقابله با این حملات یک مقاومت و جنبش مردمی در حمایت از حق ماندن و سکونت توسط همین مردم در این مناطق در برابر تعرضات حکومت شکل گرفته است. بارها و بارها تعرضات عوامل شهرداری برای تخریب خانه های مردم در اثر همین مقاومتها مردمی ناکام مانده است. یا مثال تامین برق ساکنان این مناطق. چون اکثر مردم اجازه ساخت خانه ندارند، در نتیجه امکان دسترسی به آب و برق نداشته و نتیجا از طرق دیگری، البته از نظر رژیم «غیر قانونی» اقدام به تهیه انشعاب آب و برق می نمایند.

پیرامون ابعاد و دامنه این اقدام مردم ساکن این مناطق، حدود یک ماه پیش شهرداری و اداره برق استان آذربایجان غربی اعلام کرده که با اجرای طرحی به نام جلوگیری از «انشعاب های غیر قانونی برق»، در

در باره حاشیه نشینی!

فعالین و چهره های اصلی این تشکل ها. سازماندهی مقاومت و مبارزه در برابر تعرضات شهرداریها برای تخریب خانه های مردم و اطلاع رسانی وسیع برای مقابله با آن.

دوم طرح خواستهای فوری نظیر برخورداری از آب سالم آشامیدنی، گاز و برق و وسائل رفت و آمد مناسب، ایجاد مدارس و مهد کودک برای صدها هزار کودک محروم. ایجاد بیمارستان، فضای سبز و محیط زندگی سالم برای مردم. سوم. موضوع سازماندهی اعتراضات حول این خواستها و گسترش این اعتراضات در برابر مراکز دولتی خارج از این مناطق، تلاش برای جلب حمایت همه مردم شهر از این مبارزات و خواستهای برحق این جمعیت میلیونی حاشیه نشین. تهیه طومار و نامه های اعتراضی و جمع کردن امضا در دفاع از خواستهای مردم این مناطق.

همه نکات فقط و فقط در سایه اتحاد، سازماندهی و گسترش مبارزات وسیع مردم با حمایت مردم سایر مناطق شهرو تلاش برای تحمیل به جمهوری اسلامی ممکن و عملی است. و این کاری است که مردم بخشا در طول این سالیان گذشته انجام داده و به حکومت تحمیل کرده اند.

اگر قرار است حتی اندک بهبودی در وضعیت زندگی و معیشت و گذران این جمعیت میلیونی بوجود آید، تنها و تنها در سایه گسترش این مبارزات و تحمیل این خواستهای مردم به جمهوری اسلامی می باشد.

زندگی در شهرها را به حکومت تحمیل کرده اند. بعد از آن همین جمعیت میلیونی هر روز درگیر جنگ دیگر با حکومت در برخوردای از حداقل های یک زندگی بهتر با رژیم می باشد. داشتن امکانات زندگی از قبیل آب و برق و گاز، محیط پاک زندگی با فضای سبز سالم، بیمارستان و بهداشت، مدرسه، خانه های امن و... از مهمترین خواستها و مطالبات این مردم می باشد. حول همین خواستها دهها اعتراض و مبارزه به راه افتاده است.

در همین رابطه چند نکته مهم و محوری برای گسترش اعتراضات، سازماندهی هدفمند مبارزات مردم در این مناطق و تحمیل

خواستهایشان به حکومت وجود دارد که مردم باید در دستور کار خود قرار بدهند. اول موضوع تشکل. جمع شدن و ایجاد تشکل در محلات حول مطالبات اصلی و فوری مردم. ایجاد هسته های مقاومت و مبارزه در محلات، به هم وصل کردن این جمع ها و ایجاد چتری گسترده از

سئوالات ستون از ما میپرسند نشریه انترناسیونال از محسن ابراهیمی

۱- افتخارات ملی در نظر شما چه جایگاهی دارد؟

فرقه و مسلکی باشد.

همانگونه که هویت ملی جلوه ای از بیگانگی از هویت طبقاتی و انسانی است، افتخار ملی هم جلوه ای دیگر از بیگانگی از افتخار انسانی است. مردمی که موضوع افتخارشان ملی است نمیتوانند نسبت به موضوعات و شخصیتهایی مباحث کنند که رنگ ملی ندارند. از منظر افتخار ملی کاشفان و مخترعین

بزرگ هر چقدر هم ناجی نوع بشر باشند هنوز افتخار ملتی هستند و نه همه انسانها. چرا که هر کاشف یا مخترعی در کشوری متولد شده است و متعلق به ملتی است. توماس ادیسون مخترع برق اهل آمریکا نمیتواند مایه افتخار ملیک ایرانی باشد که همه اش دنبال افتخارات ملی خودش است!

برعکس، از منظر افتخار ملی خیلی از شخصیتهای تاریخ هرچقدر هم جنایتکار، هر چقدر هم مورد نفرت ملت های دیگر باشند هنوز مایه افتخار ملی مردم کشورهای خودی باید باشند.

برای مثال، از نقطه نظر دولت مغولستان چنگیزخان آنچنان مایه افتخار ملی است که بیش از ۴ میلیون دلار صرف ساخت مجسمه غول پیکری از این امپراطور بیرحم کرده است تا از فراز شهر اولان باتور به صدها هزار قربانی که زمانی از دم تیغش گذشته اند ریشخند بزند. حتما که این نابغه جنگی جنایتکار برای این قربانیان مایه ننگ و نفرت بوده است. نادرشاه افشار، یک

افتخار ملی بیانگر یک احساس اجتماعی است که ظاهرا باید جزوی جدانشدنی از زندگی انسان معاصر باشد. بشر اگر چیزی دارد که مایه مباحث و فخر است آن چیز حتما باید قالب و رنگ ملی به خود بگیرد و گرنه مایه افتخار نمیتواند باشد!

عبارت افتخار ملی ترکیبی از دو کلمه است. اولی حاکی از یک احساس درونی است و دومی یک واژه تماما سیاسی است. افتخار وقتی با ملی ترکیب میشود دیگر صرفا یک احساس درونی باقی نمی ماند. به موضوعی در قلمرو سیاست تبدیل میشود. احساسی که معمولا برانگیخته میشود تا مورد بهره برداری نیروهای سیاسی حافظ نظم موجود قرار گیرد. افتخار ملی پدیده روانی-سیاسی مورد علاقه همه جنبشهای ناسیونالیستی است که مساله شان نه سعادت بشر بلکه کسب مشروعیت سیاسی، تحکیم قدرت سیاسی در یک جغرافیا، در یک کشور یا در میان یک ملت است.

افتخار ملی تعلق خاطر کور دسته جمعی و توده ای همه مردم یک کشور به موضوع مورد افتخار را فرض میگیرد. وقتی شخصیتی، پادشاهی، پرچمی، مقبره ای به مقام افتخار ملی ارتقا پیدا میکند باید مورد فخر همه ملت از فقیر تا غنی، از کارگر تا سرمایه دار، از آزادیخواه تا مرتجع و بالاخره همه از هر

سئوالات ستون از ما میپرسند نشریه انترناسیونال از محسن ابراهیمی

کشور، یک زبان و به اصطلاح وحدت ملی زمینه ستم بر مردم منتسب به ملت‌های دیگر را فراهم کرد که در مقابلش ناسیونالیسم ترک هم برای خود بساط افتخارات ملی خودش را راه انداخت که محصولش نه وحدت ملی بلکه کینه و نفرت میان ملت‌ها است. تراژدی یوگسلاوی را هم که دیگر نمیتوان فراموش کرد که در یک چشم به هم زدن تعداد زیادی قهرمان ملی و افتخار ملی به نمایندگی از صرب و کروات و مسلمان از زمین سبز شدند یک جامعه عظیم را به خون و ویرانی کشیدند.

۲- از منظر طبقاتی: کارکرد ایدئولوژی - هر ایدئولوژی - وارونه کردن حقایق است. کشیدن پرده ای ضخیم در مقابل چشمان جامعه است. ناسیونالیسم هم همیشه از وحدت ملی مثل یک ابزار ایدئولوژیک برای کور کردن جامعه در قبال شکاف واقعی طبقاتی میان آحاد ملت استفاده کرده است. وحدت ملی میان هزار فامیل میلیاردی اسلامی با اکثریت کارگری که خونشان را به شیشه کرده اند پوچ است. پوششی برای مقابله با اعتراض طبقاتی است.

۳- آیا دستاوردهای فرهیختگان کشور نمی تواند موجب غرور و افتخار یک کشور باشد؟

ایدئولوژی ناسیونالیستی که همه چیز را روی سر قرار میدهد اینجا هم به سرزمین و خاک و کشور روح و آگاهی و شعور و احساس الصاق میکند تا دقیقاً انسانهایی که در آن کشور زندگی میکنند را از روح و آگاهی و احساس تهی کند. به کشور شخصیت میدهد تا انسانهای آن کشور را بی شخصیت کند. اما کشور یک مکان است. یک جغرافیاست. نه روح دارد، نه آگاهی و نه احساس. کشور افتخار نمیکند. آدم‌های آن کشور است که به چیزی افتخار میکنند یا چیزی مایه ننگشان میشود. آدم‌هایی که شبیه هم نیستند. برابر نیستند. آدم‌هایی که در یک کشور هستند اما متعلق به طبقات متخاصم هستند. علایق و ارزشها و افتخاراتشان فرق میکند. یک بخشی از این آدم‌ها سرمایه دارند و خون اکثریت همان آدم‌ها را به شیشه کرده اند. یک بخشی از این آدم‌ها در سازمانی بزرگ به نام حکومت امنیت برای چپاولگری طبقه دارا فراهم میکنند و از نابرابری و تبعیض و ستم پاسداری میکنند. یک بخشی از این آدم‌ها زن هستند و مورد آزار و تحقیر بخش دیگری هستند که با ریش و تسبیح و شمشیر و مسلسل زن آزاری سازمان میدهند. اینها البته اهل یک کشورند. آیا فهمیدن این حقیقت سخت است که فرهیختگان این دو دسته نمیتوانند یکی باشند. افتخارات این دو نمیتواند شبیه باشند؟ افتخار یکی میتواند برای دیگر مایه ننگ و نفرت باشد؟

افتخار یک احساس درونی مثبت است. با افتخار کردن به یک شخصیت، یک نویسنده، شاعر، دانشمند، سیاستمدار، یک مبارز سیاسی انسانها خود را با آنها تداعی میکنند. به زندگی خود معنا میدهند و با

نابغه نظامی دیگر، کشورگشایی که روی تلی از خون و جنازه مردم هندوستان، غنایمی مثل کوه نور، دریای نور و تخت طاووس را به ایران آورد اگر برای عده ای افتخار ملی باشد قطعاً از نظر مردم هندوستان جنایتکاری است که فقط شایسته ننگ است. اسکندر مقدونی چطور؟ یک نابغه نظامی دیگر. ایشان افتخار ملی کدام ملت است؟ ناسیونالیسم یونانی اسکندر را مردی توانا و مدیر و مدبر معرفی می‌کند که سپاه ایران را شکست داد و امپراطوری عظیمی برپا کرد. اما همین افتخار ملی هم از نظر مردمی که بدستش قلع و قمع شدند شخصیتی شایسته ننگ است. تکلیف داریوش کبیر و انوشیروان عادل و دهها کشورگشای دیگر ایرانی هم باید روشن باشد. از نظر ناسیونالیسم ایرانی اینها جزو افتخارات ملی هستند. اولی در یک قتل عام در بابل سه هزار تن از رهبران و سرکردگان قیام علیه بی عدالتیهایش را به دار آویخت و دومی فرمان داد تا به قول شاملو یک صد و سی هزار مزدکی را در سراسر کشور به تزویر گرفتار کردند و از سر تا کمر، واژگونه در چاله‌های آهک کاشتند.

۲- آیا این افتخارات موجب وحدت یک ملت نیست؟

فرض این سؤال که معمولاً ناسیونالیسم رواج میدهد این است که افتخارات ملی موجب وحدت ملی است و وحدت ملی تابوئی است که نباید زیر سؤال برود. فرض دوم این است که اگر کسی با نگاه انتقادی به افتخارات ملی و وحدت ملی نگاه کند قاعدتاً باید طرفدار نفاق و جدایی میان جامعه و مردم باشد! اجازه بدهید از چند منظر به این مفروضات نگاه کنیم:

۱- از منظر انسانی: افتخارات ملی ممکن است موجب وحدت یک ملت باشد و خیلی مواقع اصلاً به مثابه ابزار سیاسی برای وحدت ملی به کار برده شده است اما حتماً و بلافاصله وحدتی در مقابل ملت‌های دیگر است. وحدتی است که بر مبنای کینه و نفرت و دشمنی و شکاف با ملت‌های دیگر استوار است. به این معنا هر وحدت ملی شکافی میان یک ملت با ملت دیگر است. روی دیگر سکه وحدت ملی معمولاً بیگانه ستیزی است.

مضاف بر این، جایی که ناسیونالیسم مثل یک ایدئولوژی در دست حاکمیت عمل میکند معمولاً وحدت ملی نسخه ای برای توجیه تبعیض علیه ملت‌های دیگر در همان جغرافیاست. با پرچم وحدت ملی بساط تبعیض علیه ملت‌های تحت ستم دیگر راه میاندازند که خود زمین مساعدی برای عروج ناسیونالیسم‌های دیگر با شخصیتها و اسطوره‌ها و پرچمها و افتخارات ملی خودشان است. برای مثال ناسیونالیسم ایرانی رضا شاه با پرچم یک ملت، یک

میگوید شکوفایی فکری و شعری مولوی در قونیه بوده است و پس افتخار ملی ترکهاست. و البته بلخ امروز جزو افغانستان است و پس مولوی افتخار ملی افغانیهاست!

سئوالات ستون از ما میپرسند نشریه انترناسیونال از محسن ابراهیمی

آنها هويت می یابند. اما از منظر ناسیونالیسم کافی است محل تولد آن شخصیتها کشور خودی نباشد تا دیگر مایه افتخار هم نباشند.

مولوی در بلخ چشم بر جهان گشود. در قونیه چشم از جهان بست. به زبان فارسی شعر سرود. مولوی افتخار ملی کدام ملت است؟ جنگ بر سر تعلق ملی ***

مولوی - اینکه افتخار کدام کشور است - همیشه در جریان است. ناسیونالیسم ایرانی میخواهد ثابت کند بلخ آن موقع جزو ایران بود و مولوی به زبان پارسی شعر سروده است و پس مولوی افتخار ملی ایرانیهاست. ناسیونالیسم ترک

از منظر ناسیونالیسم، هیچ شخصیتی نمیتواند مایه افتخار نوع بشر باشد چون ناسیونالیسم با نوع بشر بیگانه اند. با نوعدوستی بیگانه است. با انسان فراتر از چهارچوب ملی بیگانه است.

منتشر شده در انترناسیونال - ستون از ما میپرسند ۶۱۴، ۲۶ ژوئن ۲۰۱۵

اطلاعیه کمیته آذربایجان حزب کمونیست کارگری ایران در رابطه با گران شدن نرخ کرایه اتوبوس و تاکسی در تبریز

«افزایش ۱۵ درصدی کرایه اتوبوس و تاکسی در تبریز تصویب شد. باندهای حکومتی کرایه های بین ۱۷ تا ۲۰ درصد را پیشنهاد داده بودند که نهایتاً روی افزایش ۱۵ درصدی به توافق رسیدند»

رژیم جمهوری اسلامی در راستای اجرای مرحله سوم سیاست ریاضت کشی اقتصادی، اقدام به افزایش قیمت بنزین و سایر فراورده های سوختی در ایران کرد. یکی از تأثیرات همین افزایش قیمتها بر زندگی میلیونها شهروند در جامعه آذربایجان افزایش قیمت کرایه های اتوبوس و تاکسی بود که با مصوبه اخیر شورای شهر و فرمانداری تبریز صورت گرفت.

برای رژیم جمهوری اسلامی سرمایه، زندگی فلاکتبار میلیونها شهروند کارگر و کارمند حقوق بگیر که در زیر چندین برابر خط فقر رسمی اعلام شده از طرف دولت روزگار میگذرانند، مهم نیست. مهم برای این سردمداران اسلامی سرمایه، افزایش حساب های بانکی شخصی شان و صرف میلیاردها دلار برای ساختن کاخ بر سر مقبره رهبر داعشیان حاکم بر ایران یعنی خمینی جنایتکار است. امروز هزینه های میلیاردی این مقبره موضوع نزاعهای باند های مختلف خود رژیم میباشد.

فرمانداری و شورای شهر تبریز بدون توجه به سطح حقوق و هزینه های زندگی میلیونها حقوق بگیر تبریزی و آذربایجانی، اقدام به افزایش کرایه های اتوبوس و تاکسی نموده است. در برابر این یورش به سطح معیشت میلیونها انسان باید ایستاد و اعتراض کرد. سکوت در برابر این تعرض به معیشت مردم تنها حکومت اسلامی را در تعرض بیشتر گستاخ تر میکند.

کمیته آذربایجان حزب کمونیست کارگری ایران از همه شهروندان آذربایجانی و تبریزی میخواهد که به این سیاست ضد انسانی جمهوری اسلامی بهر شکل ممکن اعتراض نمایند. مردم میتوانند و قادرند که برای مقابله با گرانی حمل و نقل درون شهری با تجمع در مقابل فرمانداری و استانداری و شورای شهر اعتراضشان را به این سیاست ضد مردمی رژیم اعلام کنند.

کمیته آذربایجان حزب کمونیست کارگری ایران

۵ ژوئن ۲۰۱۵، ۱۵ خرداد ۱۳۹۴

اساس سوسیالیسم انسان است. جامعه

سوسیالیستی جامعه ای انسانی است.

تلفن‌ها و ایمیل های تماس با کمیته آذربایجان:

شهلا خباززاده ۰۰۰۴۹۱۷۸۵۰۹۸۸۶

ایمیل کمیته آذربایجان: azarbaijan700@gmail.com

ایمیل shahlaxabazzade@yahoo.com

ایمیل سردبیر: farazazadi54@gmail.com